

♣ زبان مادری و زبان آموزش

♣ زبان مادری در ایران؛ یک حق، یک فرصت

♣ نخست باید سوءظن‌ها میان مرکزگراها و قوم‌گراها برطرف شود

♣ فدرالیسم، ملی‌گرایی و حقوق اقوام در ایران

♣ ۶۰ درصد جامعه ایران خواهان یک نظام فدراتیو هستند

♣ ایران برای فدرال شدن باید تکه تکه شود

♣ نظام‌های طایفه‌ای خطرناک هستند

تلنگر

هر آن چه سخت است و استوار
دود می‌شود و به هوا می‌رود



ویژه نامه: تمرکز زدایی

زبان مادری و زبان آموزش

سعید قاسمی نژاد

مسأله آموزش به زبان مادری یکی از مسائلی است که در چند سال اخیر مورد بحث و جدل فراوان بوده است. بحث آموزش به زبان مادری بر این نکته درست انگشت می‌گذارد که کودکانی با زبان مادری متفاوت از زبان مورد استفاده در سیستم آموزشی، در ابتدای ورود به سیستم آموزشی با دشواری‌های عدیده ای مواجه می‌شوند که تاثیر این دشواری‌ها چه در کارنامه آموزشی آنان و چه در وضعیت روحی-روانی آنان می‌تواند تاثیراتی درازمدت باشد. این نگرانی به حق است و در هر گونه طرح و برنامه برای اصلاح سیستم آموزشی کشور باید مورد توجه قرار بگیرد.

از سوی دیگر با توجه به وضعیت منطقه خاورمیانه، وجود گروه‌های تجزیه طلب مورد حمایت کشورهای همسایه در مرزهای کشور، مسأله تقویت وحدت ملی مسأله‌ای است که می‌بایست مورد توجه هر نیروی سیاسی باشد که خود را ایرانی و مقید به حفظ تمامیت سرزمینی ایران می‌داند. یکی از عوامل مهم در بحث وحدت ملی توانایی برقراری

ارتباط شهروندان کشور با یکدیگر از طریق زبان مشترک است. برای سالیان متمادی زبان فارسی زبان ارتباطی مردم ایران بوده است و هم‌اکنون اکثریت مطلق مردم ایران زبان فارسی را می‌فهمند و صحبت می‌کنند. گروه‌های تجزیه طلب تلاش می‌کنند با حمله به نقش زبان فارسی به عنوان زبان ارتباطی مردم ایران و مانع شدن از آموزش آن، مانع از ارتباط و درهم آمیختگی مردمان مناطق مختلف ایران با یکدیگر شوند. تلاش آنان این است که با ایجاد این جدایی شرایطی را فراهم کنند که در درون مرزهای کشور مرزهای محکم زبانی و قومی ایجاد گشته تا در نهایت بتوانند راحت تر قصد خود برای جدا کردن بخش‌هایی از

دانش آموز و معلم به آن زبان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند.

طرح پیشنهادی ما با توجه به سه ویژگی بالا از قرار زیر است.

الف) هر دانش آموز ایرانی پس از اتمام دوران تحصیلاتش و پیش از ورود به سیستم آموزش عالی یا بازار کار می‌بایست به سه زبان در حد خواندن، نوشتن و سخن گفتن تسلط داشته باشد.

ب) زبان اول، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و ابزار ارتباطی تمامی ایرانیان با یکدیگر است. زبان فارسی برای کسانی که زبان‌شان فارسی نیست در یک

دوره‌ی دو ساله پیش دبستانی آموزش داده می‌شود تا در هنگام ورود به دوره ابتدایی مشکل زبانی به حداقل خود برسد.

ب) زبان دوم از میان دو گروه از زبان‌ها انتخاب می‌شود. زبان‌های اقوام ساکن ایران غیر از فارسی و زبان‌های خارجی غیر از انگلیسی.

پ) زبان سوم زبان انگلیسی است که آموزش آن اجباری است.

ت) مدارس می‌توانند زبان آموزشی خود را انتخاب کنند. یک

مدرسه می‌تواند برای گروه‌های جدای شاگردان، زبان‌های آموزشی متفاوت داشته باشد. بدین معنا زبان آموزشی می‌تواند فارسی، کردی، عربی، انگلیسی، فرانسه یا هر زبان دیگری باشد به شرطی که متقاضی به میزان کافی وجود داشته باشد.

ث) امتحان‌های نهایی پایان دوران ابتدایی، راهنمایی و متوسطه به زبان فارسی خواهد بود. هدف اطمینان از این امر است که شهروندان کشور به زبان رسمی کشور تسلط دارند. در امتحان‌های نهایی معلومات دانش آموزان در سه زبان نیز مورد آزمون قرار خواهد گرفت. ورود به دوره بعد و نهایتاً کسب دیپلم در گروهی تسلط بر هر سه زبان است.

کشور و الحاق آن به کشورهای همسایه را که از این گروه‌ها حمایت مالی-سیاسی می‌کنند، به انجام برسانند. ما شاهد این تلاش‌ها در کردستان، آذربایجان و خوزستان هستیم. در خوزستان این تلاش‌ها با حمایت عربستان سعودی، قطر و گروه‌های سلفی و وهابی انجام می‌شود، حامی این تلاش‌ها در کردستان حکومت بارزانی است و در آذربایجان این تلاش‌ها مورد حمایت ویژه دستگاه امنیتی ترکیه و حکومت آذربایجان است.

در بحث زبان آموزش و آموزش زبان هر



گونه طرحی باید سه مشخصه هدف زیر را برآورده کند.

اول می‌بایست دغدغه به حق بخش‌های مهمی از ساکنان ایران در مورد دشواری آموزش به زبانی غیر از زبان مادری‌شان را برطرف کند.

دوم می‌بایست جایگاه زبان فارسی به عنوان زبان مشترک و ابزار تقویت وحدت ملی را تثبیت کند.

سوم باید اهمیت آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی را در نظر داشته باشد.

مقصود از زبان آموزش زبانی است که درس‌ها به آن زبان آموزش داده می‌شوند، کتب درسی بر آن اساس نوشته می‌شوند و

زبان مادری در ایران؛ یک حق، یک فرصت

مهدی وزیری

زبان همواره به عنوان نخستین و اصلی‌ترین ابزار برقراری ارتباط در میان انسان‌ها نقش کلیدی ایفا نموده است. در دنیای امروز نیز زبان و گویش از مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده هویت انسان‌ها شناخته می‌شوند. در کشور ما ایران نیز به واسطه وجود چندین زبان و گویش می‌بایستی سیاست‌گذاری برای آموزش زبان از حساسیت و ویژگی بیشتری برخوردار باشد. بدون پذیرش این گوناگونی زبان و گویش، پذیرش گوناگونی فرهنگی-هویتی در چهارچوب جغرافیایی ایران میسر نمی‌باشد. متأسفانه تاکنون این سیاست‌گذاری در عرصه قانونی و اجرایی از کارآمدی مناسب برخوردار نبوده است. یک کار آماری دقیق برای تعیین نقشه زبان‌ها و گویش‌ها در ایران و برنامه‌ریزی بر اساس این داده‌ها از اهمیت فراوانی برخوردار است. این در حالی است که تاکنون آمار دقیقی از تعداد این زبان‌ها و گویش‌ها و پراکندگی این زبان‌ها به طور رسمی اعلام نشده است. بدون شناخت دقیق و کارشناسی این داده‌ها نمی‌توان برنامه‌ریزی دقیقی نیز در این رابطه نمود. بی‌تردید شناخت بیشتر و تایید هویت‌های رنگارنگ در چهارچوب جغرافیایی ایران احساس تعلق را در میان همه ساکنان ایران بالا می‌برد و از مهم‌ترین ابزارهای خلع سلاح طیف‌های افراطی مرکز محور و طیف‌های افراطی قوم‌گرا می‌باشد. یک طرح برای آموزش زبان در مدرسه‌های ایران می‌بایستی با صرف وقت و هزینه توسط کارشناسان امر آموزش که در گوشه گوشه ایران زندگی می‌کنند تهیه و تدوین شود. این امر به حل و از بین رفتن تفاوت‌های مرکز و حاشیه کمک شایانی می‌کند. از نظر این‌جانب تمرکز در بحث آموزش زبان در چهار بخش، اهمیت فراوان دارد.

۱. زبان پارسی؛ این زبان به عنوان زبان سراسری همواره نقش ارتباطی سازنده ای

بین همه ساکنان ایران برای تقویت هویت ملی داشته است. زبان پارسی در طول تاریخ به شکل طبیعی این نقش را در میان ساکنان ایران باز کرده است. اکنون می‌بایست زبان پارسی را به عنوان یک میراث فرهنگی در کنار دیگر زبان‌ها و



گویش‌های موجود در ایران پاس داشت. در مناطقی از ایران که زبان‌ها و گویش‌های غیر پارسی موجود می‌باشد و زبان پارسی به عنوان زبان آموزشی انتخاب می‌شود، می‌بایستی این زبان از دوران پیش‌دبستانی به کودکان آموزش داده شود. طبق آمار رسمی وزارت آموزش پرورش، آمار کودکانی که در دبستان ترک تحصیل می‌نمایند در مناطق غیر پارس زبان بسیار بیشتر از دیگر مناطق می‌باشد. یکی از مهم‌ترین عوامل این ترک تحصیل‌ها، آموزش دیرهنگام زبان پارسی در مقطع دبستان است که هم‌واره این کودکان را با چالش بزرگ برای تحصیل روبرو می‌کند.

۲. زبان‌های مادری غیر پارسی؛ می‌بایستی امکان آموزش زبان‌های مادری غیر پارسی برای همه ساکنان ایران در هر نقطه از ایران فراهم شود. به عنوان مثال کردزبانان ساکن خراسان یا آذری‌زبانان ساکن تهران و یا حتی

کارگران و متخصصان خارجی که در آینده ایران برای کار و سکونت به ایران مهاجرت می‌نمایند، بایستی امکان آموزش زبان مادری را برای فرزندان خود داشته باشند. طبق تحقیقات کارشناسان آموزش در آلمان، کودکان بدون فراگیری صحیح زبان مادری خود، قادر به تسلط و فهم مناسب زبان دوم به عنوان یک زبان آموزش نمی‌باشند. بنابراین آموزش این زبان‌ها نیز می‌بایستی از مرحله پیش‌دبستانی آغاز شود.

۳. زبان انگلیسی؛ این زبان نیز به طور طبیعی نقش خود را به عنوان یک زبان بین‌المللی در سراسر جهان باز کرده است. تمام کودکان ایرانی می‌بایستی در پایان دوره متوسطه به این زبان مسلط باشند. بی‌تردید آموزش این زبان نیز می‌بایستی از دوران پیش‌دبستانی آغاز شود. آموزش زبان انگلیسی را می‌توان با طرح‌های همکاری مدارس ایرانی با مدارس کشورهای انگلیسی زبان تقویت کرد. این طرح‌ها می‌بایستی توسط نهادهای خصوصی برنامه‌ریزی و اجرا و توسط خود مدارس نظارت شوند. کودکان ایرانی و کشور هدف در این طرح می‌توانند به مدت مشخص به کشورهای یکدیگر رفته و با زبان و فرهنگ این کشورها آشنا شوند.

۴. زبان اختیاری؛ تشویق به یادگیری یک زبان دوم موجود در جغرافیای ایران. همانند: کردی، آذری، عربی، ارمنی، عبری و... و تشویق به آموختن زبان دوم خارجی. همانند: فرانسوی، اسپانیایی، چینی و روسی... زبان اختیاری بر اساس تعداد متقاضی به صورت داوطلبانه برنامه‌ریزی و تدریس خواهد شد. زبان آموزش در طول دوران آموزش می‌تواند اختیاری باشد. ولی هدف در پایان دوره متوسطه تسلط دانش‌آموزان به سه زبان پارسی، زبان مادری و انگلیسی می‌باشد که می‌بایستی در پایان دوره متوسطه به آزمون گذاشته شود.

نخست باید سوءظن‌ها میان مرکزگراها و قوم‌گراها بر طرف شود

علی‌رضا کیانی آنچه در ادامه می‌خوانید

گفتگویی است که با علی افشاری، فعال سیاسی مقیم آمریکا، درباره‌ی فدرالیسم و بود و نمود این ایده در ایران انجام داده‌ام. این گفتگو در ادامه‌ی کار به بحث تجزیه‌طلبی و تجزیه‌طلبان نیز کشیده شد. افشاری، فدرالیسم را برای ایران موضوعی قابل بحث ولی ناکارا دانسته و مرزهای

سیاسی و فکری خود با تجزیه‌طلبی را نیز شفاف کرده و خط فاصلی روشن بین خود و آنان کشید. مصاحبه با علی افشاری حاوی نکات جالبی است. خصوصا آنجا که نظر خود درباره‌ی مفاهیمی چون حق تعیین سرنوشت را گفت و سر مسئله‌ی اقوام در ایران، آلترناتیو خود را عرضه داشت.

بامدادخبر: در رابطه با شکل حکومت پس از جمهوری اسلامی افراد و گروه‌های متعددی، خصوصا بسیاری از نیروهای قوم‌گرا،

فدرالیسم را مطرح می‌کنند. با توجه به اینکه فدرالیسم مد نظر این گروه‌ها فدرالیسم جغرافیایی است و نه مثلا فدرالیسم اقتصادی، به نظر شما این نوع فدرالیسم تا چه اندازه برای آینده‌ی ایران مفید و کارا است و فواید و مضرات آن را چگونه می‌بینید؟

علی افشاری: به نظر من مفهوم فدرالیسم جغرافیایی مفهوم چندان روشنی نیست و ابهاماتی پیرامون بحث‌هایی که هم نیروهای مدافع و هم گروه‌های مخالفش مطرح می‌کنند، وجود دارد. من از این منظر چندان مدافع استفاده از ترم فدرالیسم نیستم و فکر می‌کنم ذهنیت‌ها و

پیش‌فرض‌هایی که بعضی از نیروهای سیاسی ایران دارند، کمکی به حل مسأله نمی‌کند. بنابراین راه بهتر برای این موضوع این است که اولاً مطالبات گروه‌های قومی یا هویت طلب مشخص شود و در مورد این مطالبات توافقی بین دو طرف مآجرا به دست بیاید و بعد به سراغ راه حل آن برویم. بامدادخبر: منظورتان توافق در مورد نوع

دهد، قدرت دولت مرکزی در استان‌های مرزی بلاموضوع تلقی می‌شود و عملا وجود نخواهد داشت و هم‌چنین تضمینی وجود ندارد که این فدرالیسم در نهایت کاتالیزور جدایی نشود. فدرالیسم در معنای نرمال آن تصمیم‌گیری مردمان هر منطقه در حوزه‌ی مسایل مربوط به امورات خودشان است، غیر از مسایل کلانی مثل ارتش، نظام امنیتی کشور و منابع طبیعی بزرگی که متعلق به همه‌آحاد ملت است. این سخن مردودی نیست و منطقی است و هم به تحقق منافع ساکنین آن منطقه کمک می‌کند و هم مدیریت کشور به لحاظ تخصیص و توزیع و مصرف منابع موثر تر و کارآمدتر عمل می‌کند.

بامدادخبر: اما اصلا چه نیازی است که ملت ایران با ایده‌ی فدرالیسم جدا شود و به مناطق فدرال تقسیم گردد؟ تا جایی که من مطلع هستم، فدرالیسم یک راه حل

پسینی است و نه یک وضعیت پیشینی. یعنی مثلا ایالات متحده‌ی آمریکا یا آلمان ابتدا از ایالات جدا از هم تشکیل شده بودند و با ایده‌ی فدرالیسم توانستند تبدیل به یک کشور شوند و در مورد ارتش و سیاست خارجی و منابع زیرزمینی و طبیعی یک کشور و از این دست امور، متحد عمل کنند. اما مثلا کردستان سال‌های سال جزو ایران بوده است و هیچ‌وقت از ایران جدا نبوده است. ایران، کردستان یا بلوچستان را اشغال نکرده است و این مناطق جزیی از ایران بوده‌اند. اگر مطالبات مشخص شود، می‌توان با ایده‌ی تمرکززدایی و یا دولت کوچک به این مطالبات پاسخ داد و به اختیارات در



مطالبات است؟

بله، در مورد اینکه چه مطالباتی مورد قبول است. چون بعضا افراد از فدرالیسم نام می‌برند، ولی تعاریفی که از آن مطرح می‌کنند، چندان مرز روشنی با تجزیه ندارد. یا نمونه‌ی عراق که بعضی از نیروها در ایران را نگران کرده است و بیشتر گمان بر این است که حاکمیت در کردستان عراق، تنها نام ساختار فدرال را برگرفته است و در عمل این‌گونه نیست و به نوعی منطقه خودمختار تبدیل شده است و کار خود را جدا از حکومت ملی عراق پیش می‌برد. این نگرانی برای برخی از گروه‌های مرکزگرای ایرانی وجود دارد که اگر چنین اتفاقی در ایران رخ

سطح استان‌ها افزود. دیگر چه نیازی به فدرالیسم؟

من پاسخ می‌دهم. من پاسخم را به دو بخش تقسیم می‌کنم. همان‌طور که گفتم من اصراری بر روی سیستم فدرالیسم ندارم و فکر می‌کنم که مشکلی را حل نمی‌کند. اما در مجموع مطالبات را ذکر می‌کنم که باید در ابتدا بر سر آن‌ها توافق صورت گیرد و بعد راه‌حل به وجود می‌آید. راه‌حل خود من سیستم مبتنی بر حقوق شهروندی است، یعنی هر شهروند در هر جای ایران که زندگی می‌کند، حقوقی دارد. وقتی این حقوق اعم از حقوق فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و غیره داده شود و به نحو عادلانه‌ای هم منابع توزیع شود، مسأله حل می‌گردد. لذا من مدافع فدرالیسم نیستم.

اما تعریفی که شما در سوال‌تان از ملت ارائه کردید، در تاریخ گذشته ایران به این شکل وجود نداشته است. در اصل مشکلی که با آن مواجه هستیم، مشکل بحرانی بودن ملت‌سازی مدرن و مفهوم دولت در ایران است. یعنی دولت جدید و دولت متمرکز مقتدر که به اصطلاح بر ساختار مرکزی شکل گرفته است، یک مفهوم جدید در تاریخ ماست که در تاریخ ایران این بحث با رضا شاه آغاز می‌شود. حکومت‌های پیش از دوره‌ی رضا شاه به مفهوم فدرالی نزدیک‌تر است، یعنی در ایران بزرگ از نقطه‌ی تاسیسی که دوره‌ی امپراطوری هخامنشی است ما هیچ‌وقت یک دولت مرکزی نداشتیم یا حالتی نداشتیم که کشور بر مبنای زبان مشترکی اداره شود که در تمامی نقاط کشور با این زبان صحبت شود. واژه‌ای که در دوران قاجار استفاده می‌شد به روشن شدن مفهوم بسیار کمک می‌کند؛ «ممالک محروسه‌ی ایران» که در آن از واژه ممالک استفاده شده است. قبل از آن هم در دوران هخامنشی ساتراپ‌ها وجود داشتند، یعنی یک منطقه‌ی جغرافیایی بزرگ را از سوره‌ی فعلی تا نزدیکی‌های هند در داخل یک واحد سیاسی تعریف کردند، اما این واحد سیاسی یک واحد

یکپارچه‌ی یکسان نبود بلکه از اجتماع نقاط مختلف و متفاوت شکل گرفته بود و در هر منطقه‌ای، مردم زبان و مذهب خاص خود را داشتند و به این نحو با یکدیگر تعامل می‌کردند. در دوره‌ی اسلام با وحدت مذهبی سعی شد این مجموعه حفظ شود و بعد از افول امپراطوری عباسی و در دوره‌ی مغول و بعد از افول آن هم در دوره‌ی صفویه، که دوباره کشوری تحت عنوان ایران بازسازی شد و سعی شد که به همان ایران دوره‌ی ساسانی و هخامنشی نزدیک شود، باز هم همین مدل مبنای قرار گرفت و کسانی که مثلاً در منطقه‌ی آذربایجان کنونی زندگی می‌کردند، تفاوت‌های بسیار زیادی با کسانی داشتند که در بلوچستان ساکن بودند. حتی برخی از مردمان این مناطق زبان فارسی را بلد نبودند و تنها به زبان خودشان صحبت می‌کردند. حکومت مرکزی فقط از آن‌ها خراج می‌گرفت و حاکم ارشدشان را انتخاب می‌کرد، ولی آن حاکم ارشد بر اساس مدل‌ها و روش‌ها و فرمول‌های خاص منطقه‌ی خودش که لزوماً با مناطق دیگر یکسان نبود آنجا را اداره می‌کرد.

این مدل در دوره‌ی رضا شاه به هم خورد. منتها با فرمولی که از بالا اعمال شد، آن تکثرچندان دیده نشد و حتی راه‌حل‌هایی به سوی یکسان‌سازی قومی، هویتی و زبانی دنبال شد و قبایل را در مناطق مختلف ایران جابجا کردند و ما با مشکلات کنونی مواجه شدیم. من این موارد را از موضع توصیفی شرح می‌دهم، نه از موضع تجویزی و اینکه خود مدافع یا مخالف آن باشم. بنابراین چنین مشکلی وجود داشته است و این اتفاقی که افتاد با رضایت مردم کردستان و مردم خوزستان صورت نگرفت. مثلاً اهالی خوزستان آن زمان، خوزستان را عربستان می‌نامیدند و بسیاری از شهرهای آن منطقه اسامی دیگری داشتند که به قومیت عرب آن‌ها نزدیک‌تر بود؛ مثلاً خرمشهر که محمره نام داشت یا اهواز که ناصریه نام گرفته بود. این اسامی عوض شد،

بسیاری از زمین‌های خوانین عرب از آن‌ها گرفته شد و از ساکنین نقاط دیگر ایران به آنجا کوچ داده شدند و دخالت‌های دولت برای تغییر بافت جمعیتی در این مناطق منجر به کشمکش‌هایی شد. البته در آن مرحله آن‌ها به دنبال تشکیل دولتی جدید نبودند، ولی آن‌ها با روشی که تحت عنوان دولت متمرکز یا دولت مرکزی پی گرفته شد موافق نبودند و این بحران ادامه پیدا کرد.

بامدادخبر: شما مراحل تکوین دولت ایران را در دوره‌های هخامنشی، صفوی، قاجار و غیره را توضیح دادید، ولی بحث ما این است که کردستان، آذربایجان و خوزستان هیچ‌وقت یک واحد سیاسی مستقل نبودند.

بله، اما بخشی از افرادی که در این مناطق زندگی می‌کنند و بحث فدرالیسم را مطرح می‌کنند، می‌خواهند مثلاً به مدلی که ایران در دوره‌ی قاجار اداره می‌شده بازگردند و من بیشتر برای روشن شدن طرح بحث این توضیحات را می‌دهم. لذا ما نمی‌توانیم بگوییم که این ملت‌سازی که در دوره‌ی رضا شاه شده است، در تمامی ادوار تاریخی ما وجود داشته است. این ملت‌سازی مخالف‌هایی به همراه داشته و از این رو چنین مشکلی همان‌کون به وجود آمده است. اما دوباره تاکید می‌کنم که به نظر من مدل فدرالیسم لزوماً بهترین و تنها مدل برای پاسخ‌گویی به مطالبات مناطق قومیت‌نشین نیست.

بامدادخبر: حال با توجه به مسایل و مطالباتی که از سوی نیروهای قوم‌گرا وجود دارد، دو سوال مطرح می‌شود. یکی اینکه چقدر از خواسته‌های نیروهای قومیت‌گرا مبتنی بر تبعیض واقعی و چقدر استوار بر پروپاگاندای تبلیغاتی آن‌ها و به این خاطر است که اصولاً با دولت مرکزی، چه جمهوری اسلامی و چه پهلوی، مشکل دارند؟ بحث دیگر این است که اگر خواست‌ها و مطالبات واقعی اقوام و مشکلاتی که با دولت مرکزی دارند با فدرالیسم قابل حل نیست، پیشنهاد شما برای حل آن چیست؟

به نظر من بخشی از مشکلاتی که مطرح می‌شود واقعا وجود دارد. تبعیض‌ها و بیش از تبعیض‌ها، نادیده گرفتن تمایزهای قومیتی آن‌ها؛ یعنی در دوره‌ی رضا شاه که به نظر من جمهوری اسلامی هم به نحو آن را ادامه داده است تصور می‌شد که بر اثر اجرای یک سری سیاست‌های خاص، در طول زمان دیگر تفاوتی بین یک ایرانی در تبریز، اهواز یا زاهدان وجود ندارد. اما به واقع این‌گونه نیست و مثلا کسی که در آذربایجان زندگی می‌کند و خود را ترک می‌داند، برای خودش یک سری ویژگی‌های خاص قائل است که شهروندان نقاط دیگر ایران قائل نیستند. به نظر من مشکل اصلی

این نادیده گرفتن از ناحیه حکومت است و انکار این تمایزها از سوی نیروهای مرکزگرای ایران به خصوص نیروهای افراطی است یا انکار مقوله‌ای مثل قومیت است. اما در این فاصله قطعا پروپاگاندا وجود دارد، یعنی بسیاری از نیروها مشکل‌شان تبعیض نیست و بیشتر می‌خواهند از این مسأله برای جدایی استفاده کنند یا اینکه عملا آن منطقه‌ی خودشان را به یک تافته‌ی جدابافته از یک کلیت واحد تبدیل کنند. به خصوص در مورد مردم کرد، اگر به سابقه‌ی کردستان بازگردیم، می‌بینیم که از همان دوران

صفویه، ایل‌های کرد نوعی جداسری را دنبال می‌کردند و زمانی که بین ایران و عثمانی حایل بودند همیشه با طرفین درگیر بودند و یا می‌خواستند از نیروهای دو قطب ماجرا برای مهار یکدیگر استفاده کنند. زمانی با عثمانی علیه ایران متحد می‌شدند و زمانی دیگر برعکس. این کشمکش وجود داشت و به نظر من در بخشی از مردم کرد این مسأله هست. یعنی ایده‌ی تشکیل دولت کردستان واحد که همه‌ی کردهای ایران، سوریه، ترکیه و عراق در منطقه، یک کشور خاص خود را داشته باشند، در آن‌ها قوی است و بخشی از مشکلاتی است که در منطقه وجود دارد. اما در زمینه‌ی تبعیض‌ها

دول مرکزی ایران در دوره‌ی پهلوی به بعد فکر می‌کردند که بها دادن به این بخش‌ها عملا فضا را به سمت تجزیه می‌برد، لذا سخت‌گیری‌ها افزایش یافته است. یک سری از مشکلات در زمینه‌ی هویت فرهنگی ساکنین این مناطق وجود دارد که برای بیان مثلا کرد یا ترک بودن شان و به خصوص در زمینه‌ی آموزش زبان شان محرومیت دارند.

هم چنین باید در نظر بگیریم که لزوما خواهسته‌های یک قومیت با قومیت‌های دیگر یکسان نیست؛ مثلا در خوزستان بیشتر محرومیت‌های اقتصادی مسأله‌ی اصلی ساکنان عرب‌زبان آنجاست و در بلوچستان



هم به همین شکل است. ولی در آذربایجان مسأله‌ی اقتصادی نمودی ندارد و مسأله بیشتر فرهنگی است و در کردستان عمدتا سیاسی است. اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، محرومیت‌های اقتصادی در خوزستان، بلوچستان و در کردستان وجود دارد اما بخشی از مشکلات هم به نوع برخوردی که خود نیروهای عمده آن مناطق دارند، بازمی‌گردد. یعنی تنها این نیست که دولت مرکزی عمادانه نمی‌خواهد در این مناطق توسعه صورت بگیرد، بلکه رفتار بخشی از این نیروها هم مانع توسعه است. مثلا حتی سرمایه‌گذارهایی از جنس خودشان، سرمایه‌گذار کرد یا عرب، برای

سرمایه‌گذاری، احداث کارخانه، ایجاد مراکز اقتصادی و در نهایت کارآفرینی در این مناطق احساس امنیت نمی‌کنند. به عنوان مثال در دوره‌ی دولت خاتمی، بر طبق قوانین کشور، امتیازات اقتصادی زیادی برای کسانی که در کردستان یا در بلوچستان سرمایه‌گذاری کنند در نظر گرفته شده بود و نه تنها از ناحیه دولت منعی وجود نداشت، بلکه دولت سرمایه‌گذاران را تشویق هم می‌کرد. ولی عملا کسی چنین کاری را انجام نمی‌داد، زیرا احساس می‌کرد که از لحاظ منطق اقتصادی سرمایه‌گذاری در آنجا ریسک بسیار بالایی وجود دارد. به نظر من یک ایده غلط هم در ساکنین این مناطق به وجود آمده است که فکر می‌کنند که باید به نوعی پول نقد در بین آن‌ها توزیع شود و به دلیل محرومیت‌هایی که کشیده‌اند، باید این حق را بدون کار، زحمت و فعالیت دریافت کنند. این را من در کردستان به صورت عینی و از نزدیک دیده‌ام و به نظرم فرهنگ کار در آنجا به طور میانگین پایین‌تر از نقاط دیگر ایران است.

بنابراین این‌گونه جمع‌بندی می‌کنم که این مشکل دوطرفه است. اما فدرالیسم هم بر خلاف نظر قائلانش، لزوما نمی‌تواند به مردمان این مناطق خدمتی کند. مثلا فرضا کردستان به

یک واحد فدرال تبدیل شود، این به معنای پایان درگیری‌ها در آنجا نیست، چون در خود همان کردستان هم، مردمان بخش‌های مختلفش چندان نظر همدلانه کاملی با یکدیگر ندارند. و باز بین نیروهای سیاسی آن‌ها میزان تفرق کم نیست. مثلا در دو حزب عمده اپوزسیون کرد، انشعاب‌هایی صورت گرفته است. ممکن است این گروه‌ها با یکدیگر درگیر شوند و به نوعی کشمکش‌هایی صورت بگیرد. یا مثلا ما در کردستان عراق شاهد هستیم که دو حزب عمده نوعی انحصار سیاسی ایجاد کرده‌اند. حتی برخورد خشونت‌آمیزی با مردم عادی و برخی از نیروهایی که خواهان به هم زدن

منوپولی آن‌ها در منطقه، انجام می‌دهند. بنابراین همان مشکلاتی که آن‌ها فکر می‌کنند دولت مرکزی در آنجا اعمال کرده است، ممکن است نیروهای سیاسی در آنجا ایجاد کنند.

بامدادخبر: یعنی این قابلیت وجود دارد که مشکلاتی که استبداد دولت مرکزی امروزه در این مناطق اعمال می‌کند، توسط خود احزاب و نیروهای سیاسی آنجا با توجه به سابقه‌شان و تنوع قومیتی شهرهای مختلفی که در این مناطق وجود دارد ایجاد شود...

بله. شما در این مورد از من راه حل نیز خواستید. من در این مورد مطلبی هم نوشته‌ام. راه حل من مبتنی بر این است که ما تمایز قومیتی و نژادی را کنار بگذاریم و تمایز را بر مبنای شهروند تعریف کنیم و استانداردها هم حالت انتخابی داشته باشند. به نظر من این‌گونه مساله حل خواهد شد. یعنی هر شهروندی این حق را داشته باشد که به زبان مادری خودش صحبت کند و اگر تعدادشان در مناطقی از یک حد نصاب بالاتر بود، زبان آن‌ها زبان دوم پذیرفته شده دولتی هم باشد که در ادارات با آن زبان صحبت شود و به امور ارباب‌رجوع رسیدگی شود و اینکه هر منطقه بر اساس منابعی که دارد و سهمی که از منابع ملی و مرکزی می‌گیرد، اختیار داشته باشد که بر مبنای اولویت‌هایش هزینه کند. این نوع فدرالیسم در بسیاری از کشورهای دنیا انجام شده است. عدم تمرکز و مدل مبتنی بر شهروند شهروند فردی است که واجد یک سری حقوق است. امروزه دیگر مفهوم ملت، پایه‌ی نژادی ندارد. ملت در اصل یک رابطه‌ی قراردادی است، یعنی فردی که عضو یک ملت است، واجد یک سری حقوق است و در یک قلمرو جغرافیایی مشخصی هم زندگی می‌کند. حتی امروزه در دنیا، ملیت هم به امری تبدیل شده است که افراد می‌توانند آن را تغییر دهند. مثلاً آلمان کشوری است که یکی از بیشترین سوابق ناسیونالیستی را دارد و مردمان بسیار متعصب و مغرور نسبت به هویت ملی خودشان را دارد. در

تیم ملی فوتبال آلمان می‌بینیم که اکثر بازیکن‌ها یا بلغاری بوده‌اند و یا ترک بوده‌اند و اصلیت آلمانی ندارند. ولی اکنون به عنوان یک آلمانی شناخته می‌شوند. بنابراین ما در ایران هم به بازتعریف مفهوم ملت نیازمندیم. ضمن اینکه از سابقه‌ی فرهنگی و از تاریخ‌مان استفاده می‌کنیم، ولی ملیت ایرانی بر اساس استمرار تاریخی ۲۵۰۰ ساله نیست، بلکه ایرانی کسی است که این حقوق را دارد. این حقوق، دیگر منشا نژادی فارس-محوری ندارد. بلکه ایران یک خانواده متکثر و متنوعی است که کرد، ترک، بلوچ، گیلک، ترکمن و عرب دارد.

بامدادخبر: پس می‌توان از صحبت‌های شما به دو نتیجه رسید. اول اینکه شما با فدرالیسم مرزبندی می‌کنید...

من با فدرالیسم مشکل اصولی ندارم، اما معتقدم که فدرالیسم در خصوص مسائل فعلی ایران، مشکلی را حل نمی‌کند و راه‌حل من همان مزایای فدرالیسم را دارد و مشکلات آن را ندارد. و باز فکر می‌کنم که ما هنوز در آن مرحله‌ای نیستیم که راه‌حل ارائه دهیم. یک سوءظن عمیقی بین طرفین ماجرا و یک بی‌اعتمادی گسترده وجود دارد. اول این بی‌اعتمادی‌ها باید از خلل یک گفتگوی ملی برطرف شود.

بامدادخبر: نتیجه‌گیری دیگری که می‌توان در اینجا کرد این است که شما اعتقاد دارید که این‌گونه نیست که تخصیص منابع برای اقوام مختلف یا استان‌های مختلف از سوی دولت مرکزی ایران، چه در دوره‌ی پهلوی (از زمانی که دولت-ملت تشکیل شد) و چه در دوره‌ی جمهوری اسلامی، مبتنی بر تبعیض قومی باشد.

خیر، من چندان قائل نیستم که به صورت مشخص و روشن و بر مبنای برنامه این امر صورت گرفته باشد. اما ذهنیتی در دوران رضا شاه به خصوص بعد از غائله‌ی حزب دموکرات در آذربایجان به وجود آمد که بخشی از مردمان این منطقه به سمت تجزیه رفته‌اند یا بالقوه می‌توانند بروند، لذا نباید سطح رفاه در این مناطق چندان بالا

باشد که این خصیصه را در آن‌ها تقویت کند و آن‌ها را باید به نوعی نیازمند نگه داشت. هم در دوران پهلوی و هم در دوران حکومت جمهوری اسلامی و در درگیری‌هایی که در تبریز، کردستان، خوزستان و منطقه ترکمن‌نشین ایران به وقوع پیوست، این ذهنیت وجود داشته است. علاوه بر این یک ذهنیت امنیتی هم بر این مناطق سوار شده است که مدیران ارشد در این مناطق باید غیربومی باشند و دولت مرکزی به نیروهای بومی اعتماد نمی‌کند. جمهوری اسلامی بعد دیگری هم به مشکلات داده است که آن بعد مذهبی است. در کردستان و در بلوچستان که اکثریت سنی هستند، جمهوری اسلامی محدودیت‌هایی هم از این لحاظ اعمال کرده است که شاید در حکومت‌های پهلوی این چنین حساسیت‌هایی وجود نداشت.

بامدادخبر: پس آن‌چنان که تبعیض مذهبی سازمان یافته در ایران وجود دارد، تبعیض قومی سازمان یافته در ایران نیست...

خیر، تبعیض قومی سازمان یافته اعلام شده یا تایید شده‌ای نداریم.

بامدادخبر: پس شباهتی مثلاً به رفتار ترکیه در قبال کردها در رفتار حکومت‌ها در ایران وجود ندارد؟

خیر، یعنی به عنوان شهروند درجه دوم دیده نشده‌اند.

بامدادخبر: سوال دیگری در رابطه با بیانیه مشترک حزب دموکرات و حزب کومله کردستان دارم؛ بیانیه‌ای که مباحث گوناگونی به خصوص از سوی نیروهای اپوزیسیون دموکراسی خواه که حتی پیش‌تر با نمایندگان این دو حزب نشست‌هایی داشتند، به دنبال داشت. در متن این بیانیه موارد بحث‌برانگیزی وجود دارد. مثلاً در این بیانیه از تعبیر «ملت کرد» استفاده شده است. ملت بار معنایی و سیاسی دارد و اگر از این واژه استفاده شود نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت. خصوصاً اینکه ما در دوران مدرن زندگی می‌کنیم و واحدهای سیاسی موجود دولت-ملت نام دارد که یک

شق آن به عبارتی «ملت» است. با توجه به اینکه این گروه‌ها فائند که در چارچوب ایران رفتار می‌کنند، چقدر محقاند که از این واژه استفاده کنند؟

محق بودن بحث دیگری است اما به نظر من استفاده از این تعبیر کار غلطی است. به لحاظ سیاسی ما یک ملت داریم. یعنی هنگامی که شما از واژه ملت استفاده می‌کنید، تفکیکی صورت می‌گیرد. باید یک کل را در نظر گرفت. ولی وقتی این گفته نمی‌شود و ملت کرد در مقابل ملت ایران قرار می‌گیرد، این عملاً همان ذهنیت تجزیه را متبادر می‌کند و همان مشکلی به وجود می‌آید که من در مورد فدرالیسم ذکر کردم. این دو حزبی که بیانیه را منتشر کردند، دائماً می‌گویند که ما تجزیه‌طلب نیستیم و به دنبال فدرالیسم هستیم. اما این مساله ملت مشکل ایجاد می‌کند. معمولاً این‌گونه استدلال می‌کنند که ما چون زمین، زبان و تاریخ داریم، موجب می‌شود که بتوانیم تبدیل به ملت شویم که به نظر من استدلال درستی نیست. مساله این است که آیا این ملت شما جزئی از ملت بزرگ‌تر ایران است یا خیر؟ اگر این‌گونه است دیگر استفاده از عنوان ملت در این خصوص مشکل ایجاد می‌کند. گاهی هم می‌گویند عنوان قومیت تحقیق‌آمیز است. این هم ادعای کاملاً مردودی است و مساله ملت و قومیت به این‌گونه نیست که ملت ارزش بیشتری از قومیت دارا است. ما یک گروه‌هایی داریم که با یکدیگر ملت را ساخته‌اند. کرد در برابر ایران جزء است. ما هیچ وقت برخورد سیستماتیکی از ناحیه فارس نشین‌ها نداشته‌ایم، یعنی هیچ وقت حکومت فارس نداشته‌ایم و ما هیچ زمانی چیزی با عنوان ستم ملی نداشته‌ایم. یا این ذهنیت نبوده که فارس‌زبان‌ها با یکدیگر توافق کنند که دیگران شهروند درجه دو محسوب شوند و این ادعایی که صورت می‌گیرد، امری کاملاً جعلی است. بنابراین من ملت را رد می‌کنم و همیشه هم تعمد دارم که واژه قومیت را به کار ببرم. اما ملت را برای فارس هم به

کار نمی‌برم و معتقدم ملت ایران ملت فارس-محور نبوده و نباید هم باشد. ولی زبان فارسی یک زبان مشترک است، بین الاقوام بوده و به هر ترتیب هر ملتی هم برای تداوم و سامان‌دهی خودش نیاز به زبان مشترک دارد. با توجه به ویژگی‌هایی که زبان فارسی دارد و با در نظر گرفتن سیر تاریخی ایران، زبانی است که بیشتر از سایر زبان‌ها این امکان را دارد که زبان مشترک باشد و زبان‌های دیگر در کنار آن به عنوان زبان دوم مطرح شود.

بامدادخبر: سوال دیگر من این است که این گروه‌ها برای اثبات هویت و حقوق سیاسی خودشان، و تئوریزه کردن بحث‌های‌شان، از ترمی با عنوان «حق تعیین سرنوشت» استفاده می‌کنند. این اصطلاح چه اندازه در بحث مطالبات قومی در ایران فعلی جایز است؟

حق تعیین سرنوشت مفهومی است که الزامات و قواعد خاص خودش را دارد و نمی‌توان آن گونه که دوست داریم تعریف کنیم. معمولاً حق تعیین سرنوشت را کسانی مطرح می‌کنند که خواهان تجزیه یا جدا شدن باشند، وگرنه کسی که در قالب یک واحد مشخص و خودش را جزئی از این کل بداند، حق تعیین سرنوشت را برای همگان می‌خواهد. ما معتقدیم که جمهوری اسلامی حق تعیین سرنوشت را برای همه مردم ایران نفی کرده است، نه فقط برای ایرانی کرد یا عرب یا بلوچ. پس کسی که این بحث را مطرح می‌کند، به دنبال تجزیه است نه آنکه بخواهد به مطالبات مشخص قومیتی برسد. این بحث ورای بحث‌های مطالباتی است. در حقیقت کسانی که این بحث را مطرح می‌کنند، به نوعی فکر می‌کنند که راه رسیدن به مطالبات‌شان از محل تجزیه می‌گذرد و می‌خواهند این راه حل را مطرح کنند و نشان دهند که خواست‌شان متکی بر حمایت اکثریت ساکنان آن منطقه است. اما از منظر حقوق انسانی، هر انسانی که در یک منطقه زندگی می‌کند، حق دارد تا هر زمانی که بخواهد در

یک منطقه باقی بماند یا از آن جدا شود. اما این حق در کنار مجموعه‌ای از حقوق دیگر تعریف می‌شود؛ مثلاً اگر بخشی از جامعه ایران بخواهند از ایران جدا شوند، برای جدا شدن این منطقه باید بین مردم این منطقه رای‌گیری کرد یا به سراغ رای تمام مردم ایران رفت؟ ایران اینطور نیست که به لحاظ جغرافیایی منطقه‌بندی شده باشد و بتوان گفت که فارس‌ها در یک مناطقی هستند و قومیت‌های دیگر در مناطق دیگر. درست است که در مناطقی تمرکز و تراکم جمعیتی بیشتری وجود دارد ولی واقعاً تفکیک نژادی و زبانی صورت نگرفته است و مثلاً کسی که در شیراز زندگی می‌کند این احساس را دارد که کردستان هم بخشی از مملکت و زمین اوست. چنین مسائلی نیز در این رابطه وجود دارد.

بامدادخبر: و اصولاً این خواست ذیل بحث حق تعیین سرنوشت که تعریف مشخصی دارد نمی‌گنجد.

بله نمی‌گنجد. این بحث معمولاً در جایی است که حکومتی آنجا را تصرف و به خاک خودش اضافه کرده است و مسایلی از این دست بوده است، نه در آن نواحی که در درازای تاریخ در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند و بخش‌هایی از یک واحد بزرگ‌تر بوده‌اند و هیچ وقت استقلال هویتی نداشته‌اند. شما هیچ دوره‌ای از تاریخ را پیدا نمی‌کنید که در آن کرد‌ها موجودیت مستقلی داشته باشند. در منطقه ی بلوچستان و حوالی ترکمنستان نیز به همین شکل است. ضمناً درست است که ما می‌گوییم بیشتر کسانی که در آذربایجان شرقی و غربی و زنجان زندگی می‌کنند ترک زبان هستند اما این بدین معنا نیست که ما در مناطق دیگر ایران ترک زبان نداریم. در تهران که پایتخت ایران است جمعیت بسیار زیاد ترک زبان وجود دارد. در جامعه‌ی ما آن قدر در-هم-تنیدگی وجود دارد که نمی‌شود اقوام را به راحتی جدا کرد. بنابراین اگر از منظر فلسفی نگاه کنیم، بله حق طبیعی هر ملت است که سرنوشت

خود را تعیین کند و هر ملتی و هر فردی به آن میزان که حق دارد به تداوم زیست مشترک فکر کند، می‌تواند از حق طلاق سیاسی هم برخوردار باشد. ولی کسی که از این موارد سخن می‌گوید، دیگر به دنبال راه‌حل‌های بینابینی و مبتنی بر سازگاری و پیگیری مطالبات قومیتی، ذیل یک واحد بزرگتر نیست و اساسا دیگر بحث فدرالیسم را بر نمی‌تابد و به دنبال تجزیه و جدا کردن مسیر خودش است.

بامدادخبر: پس اگر بخواهیم یک جمع‌بندی کلی از صحبت‌های شما کنیم، اول اینکه شما با تجزیه مخالفید...

بله من با تجزیه کاملا مخالفم و احساس می‌کنم که تجزیه بیشتر از اینکه به کلیت ضربه بزند به خود مناطق قومیت‌نشین ضربه می‌زند. مثلا در جایی مثل بلوچستان، با کدام منابع می‌خواهند کشورشان را اداره کنند و به همان میزان بحث برای جاهای دیگر نیز وجود دارد.

بامدادخبر: و بحث حق تعیین سرنوشت هم کلا در کانتکست ایران نمی‌گنجد...

بله، نمی‌گنجد و بلا موضوع است و اصلا در کانتکست یک ملت واحد نمی‌گنجد. اما اگر

روزی این موضوع تبدیل به یک خواست بزرگ در مردم ساکن آن مناطق شود و امر دایر بر این شود که کشتار گسترده و جنگ، مردمان آن منطقه را وادار به زیست مشترک کند، من با چنین اقداماتی هم موافق نیستم. ولی معتقدم که اساسا چنین حالتی صادق بر شرایط کنونی ایران نیست و خواست تجزیه پایگاه و ریشه‌ای در مردمانی که امروزه در کردستان، بلوچستان یا خوزستان ایران زندگی می‌کنند، وجود ندارد.

بامدادخبر: پس فکر می‌کنید فقط گروهی از نخبگان سیاسی آن‌ها هستند که مدام این بحث را مطرح می‌کنند؟

بله این‌طور فکر می‌کنم. صدای این قضیه بلندتر از پایگاه واقعی اجتماعی آن است.

بامدادخبر: و آن بیانیه‌ی حزب دموکرات و کومه کردستان را از لحاظ تحلیلی در بهترین حالت بیانیه‌ی متناقض و ضعیفی می‌دانید؟

این بیانیه مبهم بود و مواردی در آن وجود داشت که به نظر من به سوءتفاهم و سوءظن‌ها دامن زد. در این بیانیه صحبت از مسایلی مثل حق تعیین سرنوشت آمده بود؛

در حالی که دو گروه عمده‌ی سیاسی که مدعی فدرالیسم هستند دیگر نباید بحث حق تعیین سرنوشت را مطرح کنند. هر دو این احزاب به دنبال راه‌حل‌هایی هستند که کردستان را بخشی از ایران می‌دانند و مثلا شعار تاریخی حزب دموکرات، دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان بود. اما ما در این بیانیه چیزی از ایران ندیدیم و مسایل کردستان بیشتر بدون توجه به مسایل ایران مطرح شده بود. اما من فکر می‌کنم که مسایل کردستان، بلوچستان و خوزستان بدون توجه به مسایل ایران قابل حل نیست.

بامدادخبر: یعنی این مسأله بیشتر سیاسی است تا قومی؟

بله سیاسی است و در کلیت ایران باید حل شود و قطعا امتیازهایی نصیب آن‌ها هم می‌شود. ولی حل مشکلات در آن مناطق فراتر است و ویژگی‌های خاص خودش را دارد و این‌گونه نیست که گمان کنیم مشکلات این مناطق در همان مشکلات مناطق دیگر ایران خلاصه می‌شود.

میثم باداچی:

فدرالیسم، ملی‌گرایی و حقوق اقوام در ایران

عبدالرضا احمدی فدرالیسم (Federalism) نظام سیاسی است که به واسطه آن کشور از طریق حکومت‌های محلی مدیریت می‌گردد، دولت‌های محلی هر کدام بنا به موقعیت، از حاکمیت یا قسمتی از حاکمیت خود به نفع دیگری که قدرتمندتر است و یا به نفع دولت مرکزی، صرف‌نظر می‌کنند. آلمان، ایالات متحده آمریکا، کانادا نمونه‌ای از کشورهایی هستند که به شیوه فدرال اداره می‌گردند.

اما به جز کشورهایی مانند استرالیا و آلمان که نمونه‌های موفق فدرالیسم هستند، کشورهایی هم چون برزیل، ونزوئلا، هند و

تانزانیا هم وجود دارند که نتوانستند الگویی موفق از فدرالیسم را در کشور خود استفاده کنند.

در مورد ایران نیز به خاطر وجود قومیت‌ها و نبود توزیع اقتصادی عادلانه و مسایلی نظیر حقوق بشر، الگوی فدرالیسم بعضا یکی از مدل‌های موثر معرفی می‌گردد، هر چند پرسش اصلی و مهم اینجا است که تضمین‌هایی در خصوص احقاق حقوق در دولت‌های فدرال چرا در یک کشور یک‌پارچه و البته تمرکززدایی شده قابل اجرا نیستند؟ چرا می‌توان حقوق اقلیت‌ها در ایالت‌های قومی را تضمین کرد اما نمی‌توان

حقوق تمام گروه‌های زبانی و قومی را در یک کشور تضمین نمود؟ آیا در ایران ما با شکاف قومیتی روبه‌رویم و آیا اساسا می‌توان فدرالیسم را الگویی برای ایران در نظر گرفت؟

گفتگویی که در ادامه می‌خوانید، گفتگو با میثم باداچی، دکترای علوم سیاسی، است. وی در این گفتگو ایران را کشوری قدرتمند می‌داند و معتقد است هر اصلاحی در نظام سیاسی که باعث کاهش این قدرت گردد قابل تشکیک است.

بامدادخبر: به عنوان سوال اول، آیا قائل به «شکاف‌های قومی» در ایران امروز هستید؟

اگر هستید، چه راه کاری را برای پر کردن این شکاف‌ها می‌توان ارائه کرد و اگر نه، فکر می‌کنید ریشه اصلی مطالبات قومی و وجود جریانات سیاسی که این مطالبات را مطرح می‌کنند در ایران چیست؟ به نظر تان چه راه کارهایی برای جلوگیری از بحران‌های ناشی از توسعه مرکزگرایانه و بالفعل شدن شکاف‌های قومی وجود دارد؟

بلی، من قائل به وجود شکاف قومی در ایران هستم، و این شکاف را در سه زمینه اقتصاد، زبان و تاریخ می‌دانم. البته به جای عبارت شکاف قومی، شاید بتوان یا حتی بهتر باشد از شکاف مرکز-پیرامون سخن گفت. ما محتاج تحول در زمینه اقتصاد، زبان و تاریخ قومیت‌ها هستیم، و این سه اگر بازاندیشی شوند، می‌توان امیدوار بود تا حد زیادی مسأله قومیت‌ها بهبود یابد یا حل شود. اقتصاد مرکزگرا در ایران نابرابری میان مرکز و پیرامون پدید آورده است، و اکثر اقوام غیر فارس زبان در ایران در مناطق پیرامون ایرانی زندگی می‌کنند. پر شدن این شکاف محتاج یک دولت مردم سالار و نظام دموکراتیک است که در آن حکومت به علوم انسانی جدید و علم اقتصاد در شکل علمی آن بها می‌دهد، تحول در این زمینه محتاج کار تیمی اقتصاددانانی است که در این زمینه‌ها خبره هستند.

بگذارید در مورد شکاف قومی در ایران، در زمینه اقتصادی، مثالی بزنم. بازار تبریز در دوران مشروطه یکی از غنی‌ترین مراکز اقتصادی ایران بود و به همین سبب تبریز در حالت خاص، و آذربایجان در حالت عام، توانستند با پشتیبانی اقتصادی خویش از حرکت مشروطه خواهی سهم مهمی در پیروزی این جنبش در ایران داشته باشند. ولی تا جایی که من می‌دانم امروز اقتصاد تبریز آن جایگاه گذشته را ندارد. این مسأله باید اصلاح شود. البته من معتقدم، و مشکلات اقتصادی اخیر در کشور هم نشان می‌دهد، که جز با برقراری یک نظام دموکراتیک در کشور نمی‌توان مشکلات اقتصادی مربوط به اقوام را هم به صورت بنیادی حل کرد، چون کشوری که توسط

اسلام‌گرایان و نظامی‌ها در حال حاضر اداره می‌شود، به شدت از سو مدیریت و فساد اقتصادی رنج می‌برد.

مسأله دوم که در ایران در مورد مسأله اقوام شکاف ایجاد کرده، و اگر از اولی حتی مهم‌تر نباشد اهمیت کمتری ندارد مسأله جایگاه نوشتاری زبان‌های غیر فارسی، خصوصاً ترکی و کردی، در کشور است. اینکه یک زبان از حالت شفاهی دربیاید و جایگاه نوشتاری و رسمی یا نیمه رسمی در کشوری پیدا کند، بسیار در عزت نفس قومی که به آن زبان سخن می‌گویند، و در پاس داشت میراث فکری و ادبی آن مهم و موثر است. فرق جامعه روستایی با جامعه شهری در آن است که در اولی زبان صرفاً حالت شفاهی دارد، و وارد نوشتار، خصوصاً سیستم آموزشی، نشده است. شما وقتی نوشتن یا آموزش نوشتاری زبان‌های ترکی، کردی، عربی، یا بلوچی را در مملکتی ممنوع، یا دچار محدودیت‌های مختلف می‌کنید، از لحاظ فرهنگی صدمه زیادی به این زبان‌ها می‌زنید. من طرفدار آموزش زبانهای غیرفارسی در مدارس در کنار فارسی، و برقراری نوعی حالت نیمه رسمی (برخلاف حالت کنونی که در آن زبان اقوام در اداره کشور هیچ جایگاهی ندارد) برای دو سه زبان مهم اقوام غیر فارس زبان ایران هستم. باید ترس‌ها را در این زمینه کنار گذاشت، و با مسأله زبان برخورد امنیتی نکرد (برخلاف شرایط موجود).

و سوما تاریخ کلاسیک ایران است که برای ایجاد حس احترام نسبت به اقوام غیر فارس زبان احتیاج ضرورت دارد که بازنگری شود. در تاریخ کلاسیک ملی‌گرایی ایران، خصوصاً در قرائت شوونیستی از ملی‌گرایی ایرانی که در دوران پهلوی به نوعی ایدئولوژی رسمی حکومت بود و امروز هم سایه اش بر سر ملی‌گرایی پوپولیستی ایرانی هست و حتی بعضاً در کتاب‌های درسی عناصری از آن تدریس می‌شود، ترک‌ها مهاجم و بیگانه اند و ورود آن‌ها به ایران یکی از عوامل جدی عقب‌ماندگی این کشور است، کرد‌ها یا بلوچی‌ها یا گیلانی‌ها و مازندرانی‌ها از شان

خبری نیست یا اگر هستند در درجه‌های بسیار ضعیفی از اهمیت‌اند، و عرب‌ها قومی پست و سوسمارخور هستند. من که خودم ترکم خیلی حساسیت دارم که این ترک‌ستیزی رایج در تاریخ‌نویسی ایرانی باید به شدت اصلاح شود. در مورد اعراب، باید قبول کنیم که آنچه در زمان شعوبیه در واکنش به عجم‌ستیزی برخی حکام عرب آن زمان بوجود آمده بود، ربطی به اعراب مسلمان و غیر مسلمان در دنیای امروز ندارد، و قص هلی‌ها.

خلاصه سخن آنکه معتقدم تاریخی که در مدارس به دانش‌آموزان تدریس می‌شود باید بازنویسی شود و تاریخ قومیت‌ها باید در تاریخ کلاسیک ایران ادغام شود. این البته پروژه‌ای است که ابتدا باید محققان تاریخ و روشنفکران ایرانی به نوبه خود بدان همت گمارند، تا بعد نتیجه افکارشان وارد کتاب‌های درسی شود.

به قول آیزیا برلین در گفتگویی که با رامین جهاننگلو انجام داده است و با عنوان «در جست‌وجوی آزادی» به فارسی منتشر شده است (من اخیراً ترجمه ترکی این کتاب را که توسط انتشارات Yapi Kredi با عنوان *Isaiah berlin le konuşmalar* منتشر شده است می‌خواندم)، وقتی ملی‌گرایی در میان قومیت یا ملیتی رشد می‌کند که آن قوم احساس تحقیر شدن کرده باشد. بر این اساس، ظهور ملی‌گرایی‌هایی ترک و کرد و عرب را در ایران در سال‌های اخیر باید در نتیجه نوعی حس مورد ظلم و تحقیر واقع شدن در میان این اقوام از سوی مرکز نشینان دانست. چنان‌که گفتم من ریشه این حس تحقیرشدگی یا مورد ظلم واقع شدن را در سه عامل نابرابری اقتصادی، نابرابری زبانی و نابرابری تاریخی می‌دانم، و امیدوارم اگر این سه نابرابری را بتوان حل کرد، قسمت زیادی از مسأله اقوام در ایران حل شود.

نکته آخر آنکه من معتقدم ما برای حل مسأله قومیت باید تعریف‌مان از مدرنیته را در ایران بازتعریف کنیم. گویا از دوران پهلوی و رضا شاه صحبت کردن به زبان

فارسی با لهجه شمال تهران معیاری شد برای مدرن بودن در میان عامه مردم. از آن دوران است، اگر اشتباه نکنم، که اگر مثلاً اگر فارسی را با لهجه ترکی صحبت کند، به او به عنوان روستایی و غیر مدرن نگاه می‌شود، چنان فردی احیاناً مورد تمسخر قرار می‌گیرد (عبارت بسیار زشت ترک خر چنانکه از شعر «الا تهرانیای» استاد شهریار برمی‌آید گویا از همان دوران‌ها رواج داده شده است). ظهور حکومت پهلوی، با همه مزایایی که از نظر مدرن شدن برای ایران داشته است، هم‌زمان است با سرکوب زبان نوشتاری قومیت‌های غیر فارس زبان.

شاید چون درباریان و خانواده شاه در شمال تهران که آب و هوایش خوش بود می‌زیستند، نوعی پیوند عوامانه در فرهنگ عامه ایرانی میان مدرن بودن و شمال شهری تهرانی بودن گویا برقرار است. از قضا این مفهوم شمال شهری بودن ربطی به زندگی مردم واقعاً بومی مناطق شمال تهران مثلاً شمیرانات، که اتفاقاً زندگی آن‌ها مثل بقیه مردم ایران روستایی بوده است ندارد. در هر صورت، به اعتقاد من بروز ملی‌گرایی‌های ترک و کرد، عرب و... در ایران نشان می‌دهد تعریفی از مدرنیته که در دوران پهلوی از بالا به

پایین و از سوی حکومت در میان مردم رواج داده می‌شد، و در آن مفهوم «شمال تهرانی بودن» به عنوان معیاری برای مدرن بودن ضرب زده شد و سبک زندگی دختر یا پسری که در شمال تهران زندگی می‌کند الگوی مدرنیته (در معنای عامیانه مدرنیته) شد، امروز دچار بحران شده است و همین سبب بروز شکاف قومی در ایران شده است.

بگذارید مثال را به علل بروز ملی‌گرایی ترکی در ایران متمرکز کنم. فردی که در یکی از روستاهای آذربایجان به دنیا می‌آید، چون زبان مادری‌اش ترکی است، به طور طبیعی هر قدر هم زور بزند خیلی مشکل است فارسی را با لهجه شمال تهران صحبت کند، همان‌طور که کسی که در تهران به دنیا بیاید، یاد گرفتن زبان ترکی با لهجه

درست برای او مشکل‌تر از یک کودک آذربایجانی است که در محیط ترکی بزرگ می‌شود. فرهنگ عامیانه ایران امروز از جوانان شهرستانی می‌خواهد برای مدرن شناخته شدن (و مثلاً دوست دختر داشتن!) باید فارسی را با لهجه تهرانی صحبت کند. از طرف دیگر جوان آذربایجانی و ترک مانند تمام جوان‌های دیگر ایران در روزگار کنونی عطش مدرن بودن دارد. حالا در نظر بگیرید که به عنوان رقیبی برای ملی‌گرایی ایرانی، در آذربایجان امروز گاهی رقیبی وجود دارد به عنوان ملی‌گرایی ترکی آذری (که یکی از سرچشمه‌های اصلی آن جمهوری آذربایجان است) و به شما که ترک روستای مثلاً مرند یا اهر یا شبستر هستید می‌گوید



تو بدون اینکه یک کلمه فارسی بلد باشی می‌توانی کاملاً مدرن باشی و این فارس‌های اشغال‌گر تو را از حقوق زبانی خود محروم کرده‌اند، ولی من طرفدار حق توام. طبیعی است که این جایگزین به مذاق جوان ترک آذربایجانی که ملی‌گرایی ایرانی را تنها در صورت‌بندی شوونیستی آن تا کنون دیده است، محتملاً خوش بیاید و چه بسا او را جذب ملی‌گرایی ترکی که یکی از ریشه‌های اصلی‌اش جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی شوروی است، بکند. در فهم من، از نظر جامعه‌شناختی، این یکی از رازهای گسترش ملی‌گرایی ترکی آذری (که متأسفانه گرایش‌های جدایی‌طلب در میان آن بسیار اخیراً رشد کرده است) در ایران است. کافی است سری به حضور پررنگ این

نوع از ملی‌گرایی در اینترنت بزنید. راه حل تنها بازتعریف معنای مدرنیته در ایران به شکل جدید، و شکستن اسطوره مدرن مساوی شمال شهری بودن است. این کار صورت نمی‌پذیرد، مگر آنکه زبان‌های ایرانی غیر فارسی، خصوصاً ترکی و کردی و بلوچی و عربی، به همراه تاریخ این اقوام، در کنار زبان فارسی وارد برنامه درسی مدارس شوند. حتی فارس زبان‌ها هم باید به نظر مجبور باشند در مدارس یکی از زبان‌های ایرانی غیر فارسی را در کنار زبان فارسی بیاموزند تا از مزیت دو زبانه بودن بهره‌مند شوند و بتوانند به عنوان مثال به زبان ترکی کتاب بخوانند.

بامدادخبر: به نظر می‌آید موافقان الگوی فدرالیسم، این الگو را برای کاهش شکاف‌های قومی و همچنین تمرکززدایی از تصمیمات و افزایش اعتماد عمومی در میان اقوام موثر می‌دانند. اساساً الگوی فدرالیسم برای ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بحران‌ها و فرصت‌هایی که این الگو می‌تواند برای ایران به همراه داشته باشد از نظر شما چیست؟ بر این اساس، از میان انواع و اقسام گوناگون فدرالیسم کدام یک را برای الگوی ایران مفیدتر می‌دانید؟

در مورد فدرالیسم در حالت کلی و اینکه کدام مدل آن برای ایران مناسب‌تر است، من کوشیده‌ام در مقاله «مدل آمریکایی یا کانادایی، کدام نوع از فدرالیسم برای آینده ایران مناسب‌تر است» [۱] با مروری بر نظریه‌های چندفرهنگی لیبرال ویل کیملیکا تا حدی به این مسأله پاسخ دهم. در دورانی که من برای فرصت مطالعاتی دوره دکترا در دانشگاه کوئیز کانادا بودم، کیملیکا استاد من بود. کیملیکا فیلسوفی بسیار خلاق است و من دانسته‌های خودم در فلسفه سیاسی را بسیار مدیون او می‌دانم. نظریه چندفرهنگی لیبرال او، و کلاً تمام آثارش، می‌تواند بسیار به ما در طراحی یک مدل بومی در حقوق اقوام در ایران کمک کند، ولی من معتقد نیستم

مدلی که او در کتاب چندفرهنگی لیبرال توصیه می‌کند صددرصد بر ایران قابل انطباق باشد. نظریه‌ی کیملیکا بیش از هر چیزی منطبق بر کانادا است.

تجربه کانادا بسیار جالب است. بعید می‌دانم بتوان سنت حاکم بر کانادا یا کلاً کشورهای آمریکای شمالی و استرالیا را مو به مو در ایران اجرا کرد. این کشورها اساساً توسط مهاجران در دوران مدرن، آن هم در بسیاری موارد به قیمت بیرون راندن مردم بومی از زمین‌هایشان تاسیس شده‌اند، در حالی که در ایران، همان‌طور که مثلاً در ترکیه، ما با چنین موقعیتی روبرو نیستیم. ولی از آنجا که سنت چندفرهنگی حقوقی حاکم در این کشورها بسیار غنی و قوی است، کشوری با تنوع قومی ایران می‌تواند بسیاری نکات از نظام حقوقی آن‌ها برای حل مسائل خود بیاموزد. البته موقعیت جغرافیایی منطقه‌ای که ایران در آن قرار دارد بیش از آمریکا شبیه اروپا است (با این تفاوت خیلی مهم که در آن اتحادیه اروپا و ناتو وجود ندارد)، و تجربه‌های اروپایی‌ها هم می‌تواند خیلی به کار ما بیاید.

در هر صورت معتقدم باید مطالعه در سطوح آکادمیک در مورد فدرالیسم و سایر انواع حکومت تمرکز را به طور جدی دنبال کنیم. مثلاً ترجمه آثاری چون نامه‌های فدرالیستی هامیلتون و جی به فارسی در رواج ادبیات فلسفه سیاسی در این زمینه می‌تواند بسیار مفید باشد. من با فدرالیسم قومی (یا چنان که برخی می‌گویند فدرالیسم ملی) چندان موافق نیستم، و دلیل این امر را هم در مقاله‌ای در رادیو زمانه که ذکرش رفت، گفته‌ام و علاقمندان را به آن ارجاع می‌دهم.

نکته پایانی این بخش آنکه معتقدم ایران چه در دوران شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی، علی‌رغم نقدهای جدی و اساسی که بر هردو نظام داریم، کشوری قدرتمند در منطقه بوده است. من معتقدم هر اصلاحی که در نظام سیاسی ایران اتفاق بیفتد، نباید باعث شود ایران از قدرتمند بودن در منطقه پایین کشیده شود و قدرت منطقه‌ای ایران

تضعیف شود. تعادل برقرار کردن میان تحقق خواسته‌های به حق اقوام و قدرت حکومت مرکزی در آینده ایران البته امر بسیار ظریفی است که کار نظری و عملی پیچیده می‌طلبد و لازم است روشنفکران و سیاستمداران این مسأله را جدی بگیرند. بامدادخبر: تجربه‌ی مشابه الگوی فدرالیسم در منطقه عراق است. چقدر تجربه عراق را مطلوب می‌دانید؟

من در مورد فدرالیسم عراق و مدل عراقی اطلاعاتم واقعاً محدود است (بیشتر در حد اطلاعاتی که از دوستان کرد ایرانی یا کرد عراقی داشته‌ام)، و در نتیجه در جایگاهی نیستیم که نظر کارشناسانه بدهیم. ناتان براون در مقاله‌ای [۲] که در کتاب سیاست قانون اساسی در خاورمیانه، ویراسته دکتر سعید امیرارجمند، منتشر شده است، استدلال کرده که قانون اساسی جدید عراق یک قانون اساسی منسجم نیست، و بیشتر بر اساس سازشی غیر منسجم میان سه گروه شیعه و کرد و سنی، خصوصاً شیعیان و کردها نوشته شده است. ظاهراً گروه‌های سنی معتقدند که میزان نفوذ آن‌ها در شورای قانون اساسی چنان‌که باید و شاید نبوده است و همین راز یکسری اختلافات اخیر در عراق است. براون در آن مقاله معتقد است قانون اساسی عراق جدید هنوز یکسری تناقض‌های مهم دارد میان جایگاه شریعت در قانون اساسی و جایگاه رای مردم و دموکراسی، میان اختیارات حکومت مرکزی و اختیارات حکومت خودمختار کردها در منطقه کردستان عراق. بر این اساس به نظرم واقعاً سخت بتوان عراق را الگوی مناسبی برای آینده ایران دانست، گرچه نمی‌توان شک کرد که وضعیت کردها و شیعیان در عراق امروز بسیار بهتر از دوران صدام است که حکومتش حکومتی سنی محور و البته توتالیتر و تمامیت خواه بود.

بامدادخبر: در پژوهش‌های در مورد فدرالیسم، پژوهش آقای خوبروی پاک در مورد فدرالیسم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
آقای خوبروی پاک سه کتاب در زمینه

فدرالیسم منتشر کرده‌اند با عنوان‌های نقدی بر فدرالیسم، تمرکززدایی و خودمدیری، و فدرالیسم در جهان سوم (در دو جلد). تا جایی که من مطلع هستم مهم‌ترین آثار جدی تالیفی به زبان فارسی در زمینه فدرالیسم کتابهای دکتر خوبروی پاک است. من به خاطر زیستن در خارج از ایران متأسفانه دسترسی به کتاب‌های "نقدی بر فدرالیسم و تمرکززدایی و خودمدیری" که آثار اصلی نظری ایشان در مورد فدرالیسم هستند به گمانم، نداشته‌ام و بر این اساس نظر خود را محدود به کتاب دو جلدی "فدرالیسم در جهان سوم" (نشر هزار، ۱۳۸۹) می‌کنم.

در مورد کتاب "فدرالیسم در جهان سوم"، نقد من بر این کتاب آن است که با آنکه مولف کوشیده در اثرش مجموعه تجربه‌های کشورهای جهان سوم در مورد فدرالیسم را یک جا گرد آورد، کتاب گویا فاقد یک نظریه است که سراسر بخش‌های آن در مورد تجربه کشورهای مختلف را زنجیروار به هم متصل کرده باشد. البته شاید بشود حدس زد آن نظریه‌ای که من در خواندن بخش‌های مختلف کتاب "فدرالیسم در جهان سوم" به دنبال آن می‌گشتم و آن را نیافتم، همان نظریه‌ای است که ایشان در دو کتاب دیگرشان که ذکرش رفت و در دسترس من نبود مطرح کرده‌اند.

ما محتاج مطالعه جدی مدل‌های فدرالیسم در کشورهای جهان هستیم، و یکی از نقص‌های کتاب آقای خوبروی پاک، شاید بشود گفت آن است که فقط فدرالیسم را در کشورهای جهان سوم، نه کشورهای پیشرفته، بررسی کرده است. به نظرم باید مدل‌های فدرالیسم در کشورهای پیشرفته را به همان اندازه مدل‌های فدرالیسم در کشورهای جهان سوم مورد توجه و پژوهش قرار دهیم. من البته با این سخن تجربی و توصیفی آقای خوبروی پاک موافقم که هر حکومت فدرالی لزوماً دموکرات نیست. فدرالیسم قومی اتحاد جماهیر شوروی نمونه‌ی بسیار خوبی در این زمینه است. ولی بعید می‌دانم بتوان از این نکته چیزی

در مورد خوب یا بد بودن فدرالیسم برای آینده ایران به صورت هنجاری استنتاج کرد. من خود به شخصه مخالف فدرالیسم قومی برای ایران هستم. در هر صورت پژوهش‌های جدی محمدرضا خوبروی پاک در مورد فدرالیسم و تمرکززدایی به غنای این مبحث در زبان فارسی افزوده و خواندن شان خصوصاً برای کسانی که از طرفی به بحث فدرالیسم علاقمندند و از طرف دیگر آشنایی با زبان‌های اروپایی ندارند جدا توصیه می‌شود. با این حال کاش نویسندگان دیگری هم که دیدگاه شان در مورد فدرالیسم متفاوت با آقای خوبروی پاک است دست به قلم شوند، و از منظری آکادمیک نوری در این زمینه بتابانند.

بامدادخبر: با توجه به تجربه مطالعاتی شما در خصوص ترکیه در کشورهای همسایه ایران وضع ترکیه را از نظر حقوق اقلیت‌ها یا سکولاریسم و فدرالیسم چگونه می‌یابید؟

در سیستم سیاسی ترکی، در میان تمام گروه‌ها از مذهبی تا سکولار، ترس عمیقی از تجزیه کشور وجود دارد. این ترس با فعالیت‌های پ.ک.ک در ۲-۳ دهه اخیر بسیار تحریک شده و افزایش یافته است. فدرالیسم در ترکیه هم مانند ایران کماکان یک تابو است. بنیان‌گذار جمهوری ترکیه آتاترک است. به نظرم آتاترک یک نابغه سیاسی بود. آیزیا برلین در مصاحبه با جهانگلو اشاره می‌کند که از صفتهایی که ماکیاولی در کتاب شه‌ریار در مورد یک سیاست‌مدار خوب ارائه می‌دهد (مثلاً اینکه سیاست‌مدار باید در پی مصلحت عمومی باشد و بکوشد حکومتی قدرتمند و نه ضعیف ایجاد کند) در آتاترک جمع بود. برخلاف اکثر کشورهای اسلامی که حتی امروز از وارد کردن سکولاریسم و لایبسیته در سندهای مادر سیاسی‌شان واهمه دارند، آتاترک توانست لایبسیته را در قانون اساسی ترکیه و سیستم سیاسی این کشور وارد کند. در تفسیر و فهم من از تحولات اخیر در ترکیه، به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در این کشور نشان داده است سکولاریسم موجود در نظام سیاسی ترکیه

نوعی انعطاف‌پذیری در برابر تفسیرهای متعدد را دارد، چنان‌که حزب عدالت و توسعه توانسته است با ارائه تفسیری متفاوت از سکولاریسم، که به تفسیر آنگلساکسونی از سکولاریسم، در برابر تفسیر کلاسیک فرانسوی مبتنی بر لایبسیته، نزدیک شود، و بدون اینکه نظام سیاسی این کشور را دچار فروپاشی کند، در درون همان سیستمی که کلیت آن را آتاترک بر ساخت نوعی اسلام دموکرات یا محافظه‌کار را به قدرت برساند. البته مسأله ورود به اتحادیه اروپا و فشارهای اتحادیه اروپا را که به ضرر لایبسیته ارتش‌محور بوده است، نباید در تحلیل تحولات ترکیه از نظر دور داشت.

اگر این تفسیر من از نظام سیاسی ترکیه درست باشد، باید اضافه کرد که سیستمی که آتاترک در این کشور تاسیس کرده است، انعطاف کمتری در مورد مسأله حقوق اقلیت‌های قومی غیر ترک زبان دارد، و تا حد زیادی مسأله حقوق اقلیت‌های قومی را بی‌پاسخ رها می‌کند. ملی‌گرایی که آتاترک بنا کرد، رویکردش در مورد مسأله اقوام بیش از همه بر آسیمیلاسیون استوار بود (شاید به تبع از مدل جمهوری خواهی فرانسوی) و امروز بدل شدن مسأله کردها به مهم‌ترین مسأله سیاسی ترکیه نشان می‌دهد که مدل آسیمیلاسیون مورد نظر آتاترک شکست خورده است و ترکیه باید دنبال مدل جدیدی از نظام سکولار باشد که در آن مسأله اقوام هم لحاظ شده باشد. با این حال در ترکیه در نزد آکادمیسین‌ها، روشنفکران و دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی خارج و داخل ترکیه تحقیقات ژرف و خوبی در این زمینه در حال جریان است، و برعکس تحولات سیاسی در جهت حقوق کردها و سایر اقلیت‌ها که بسیار به آرامی و کندی صورت می‌گیرد، پیشرفت خوبی دارد. این شاید مقداری از آن رو باشد که سیاست روزمره بیشتر با عوام سروکار دارد، و افکار عمومی مردم عادی در ترکیه، مانند ایران، هنوز به اندازه کافی در مورد مسأله حقوق اقلیت‌ها و اهمیت آن از منظر عدالت آماده

نشده است. ولی روشنفکران و تحصیل‌کردگان در ترکیه، مانند اهل علم هر جامعه دیگری، در این مسائل یک سروگردن از مردم عادی، و نیز سیاست‌مداران پوپولیست، جلوترند.

من در میان کشورهای منطقه معتقدم شباهت‌های مهمی از لحاظ فرهنگی میان ایران و ترکیه وجود دارد، و نکات بسیاری هست که ایرانی‌ها و ترکیه‌ای‌ها از هم می‌توانند بیاموزند. هم در ایران (به واسطه رضا شاه تا جمهوری اسلامی) و هم ترکیه (از آتاترک و حتی عثمانی تا آ.ک.پ یا همان عدالت و توسعه) سنت همیشگی سنت حکومت مرکزی قوی بوده است، و این سنت گرچه در مورد دفاع از تمامیت ارضی این کشورها در برابر کشورهای بیگانه خوب عمل می‌کند، همیشه نمره پایینی در مورد احقاق حقوق قومیت‌ها گرفته است و نتوانسته تعادلی میان ضعیف نبودن حکومت مرکزی و احقاق حقوق قومیت‌ها برقرار کند.

بامدادخبر: نظرتان در مورد ظرفیت‌های قانون اساسی کنونی ایران در مورد حقوق اقوام چیست؟ عملکرد اصلاح‌طلبان را در زمینه حقوق اقوام چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من یکی از منتقدان شعار اجرای بی‌تنازل قانون اساسی هستم. مانند آقای مهدی حائری یزدی در کتاب کمتر خوانده شده "حکمت و حکومت" معتقدم اصل ولایت فقیه و جمهوری بودن قابل جمع نیستند، و قانون اساسی موجود هم چون کوشیده دو امر نامتجانس را با هم جمع کند از اساس و در بنیان تناقض‌آمیز و مشکل‌دار است، و در نتیجه باید به سمت اصلاح قانون اساسی، هر قدر هم چنان اصلاحی هزینه‌ناشته باشد، حرکت کرد. ولی با همه این‌ها معتقدم قانون اساسی کنونی ایران در مورد حقوق قومیت‌ها پتانسیل‌هایی دارد که تا کنون از قضا اجرا نشده است. آقای شکوری راد از سران جبهه مشارکت در مصاحبه اخیرشان چند ماه پیش گفتند یکی از اهداف اصلی اصلاح‌طلبان در دوره اصلاحات اجرای قانون اساسی و خصوصاً بخش حقوق

ملت موجود در آن بوده است. [۳] سوال من این است که وقتی آقایان اصلاح طلب، قدرت در ریاست جمهوری و مجلس دست شان بود، چرا در اجرایی کردن اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی، که در مورد حقوق قومیت‌های غیر فارس زبان است، کوتاهی کردند که کار به وضعیت امروز بکشد که گرایش‌های جدایی طلبانه متأسفانه در میان اقوام (خصوصاً در میان ملی‌گرایان ترک و عرب) گاهی رشد کرده است؟ همین سوال را باید به صورت جدی تر از آقای خاتمی و اعضای دولت ایشان در آن زمان پرسید. متأسفانه عملکرد اصلاح طلبان در مورد مسأله اقوام در زمان قدرت شان، بر اساس ملاک اصل‌های ۱۵ و ۱۹ همین قانون اساسی موجود بسیار کاستی داشته است.

اگر بخواهم از نحوه نگاه قانون اساسی موجود در مورد حقوق قومیت‌ها انتقاد کنم، باید بگویم یکی از موانع اجرایی اصول ۱۵ و ۱۹ در این قانون اساسی آن است که متولی اجرایی کردن آن‌ها مشخص نشده است. در اصل ۱۹ قانون اساسی موجود آمده است که «استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است»، ولی اصلاً تا جایی که من می‌دانم در قانون اساسی مشخص نشده است کدام نهاد حکومتی دقیقاً متولی اجرایی کردن این اصل است. به نظرم خود این مشخص نکردن متولی یکی از اسباب اجرایی نشدن این بخش از قانون اساسی شده است. مهندس موسوی در شعار انتخاباتی‌شان وعده بنیادی در مورد حفظ زبان اقوام را شاید برای اجرایی کردن همین اصل داده بودند، که آن هم با تقلب در انتخابات و اتفاقات ما بعد آن که همه می‌دانیم منتفی و فراموش شد.

بامدادخبر: در مورد نظریه‌های جدایی طلبی و یا حق طلاق سیاسی توضیح دهید و نظر خودتان چیست؟ نظر تان در مورد اصطلاحاً حرکت استقلال طلبانه آذربایجان جنوبی، و یا طرح آذربایجان یکپارچه، که گاهی

مطالبی در مورد آن‌ها در اینترنت منتشر می‌شود چیست؟

من هنوز نوشته جامعی در مورد نظریه‌های جدایی طلبانه در فلسفه سیاسی ننوشته‌ام، و به جز مقاله‌های خوب آقای دکتر نراقی، نشنیده‌ام کسی در این زمینه‌ها کاری انجام داده باشد. با این حال در پاورقی مقاله‌ای که اخیراً با عنوان «و طرحی نو دراندازیم: برنامه‌ی پژوهشی مطالعات آذربایجان» نوشته‌ام و قرار است در نیمه اول فوریه در سایت رادیو زمانه منتشر شود، به این موضوع خیلی کوتاه اشاره کرده‌ام. من گرچه وجود حقی به نام جدایی طلبی را به کلی نفی نمی‌کنم، و خیلی بعید می‌دانم بتوان به صورت صددرصدی وجود چنان حقی را نفی کرد، منتقد جدایی طلبی مبتنی بر ملی‌گرایی، آن هم از نوع ملی‌گرایی غیرلیبرال و ملیت‌انگ، هستم و چنین نوعی از جدایی طلبی را دارای تبعات خطرناک می‌دانم. جدایی طلبی اگر با موازین لیبرال-دموکراسی منافات نداشته باشد، قابل تامل است. با این حال جدا شدن آذربایجان از ایران به هیچ وجه مورد پسند شخصی خود من نیست، و من اگر هر زمان در آینده مثلاً در آذربایجان رفاندمی برای جدایی برگزار شود، قطعاً به آن رای منفی خواهم داد. من معتقد به حل مسأله حقوق آذربایجان در چارچوب مرزهای کنونی ایران هستم، و معتقدم طرح آقای الچی بیگ، اولین رییس جمهور جمهوری آذربایجان، در مورد آذربایجان یک پارچه در کتاب «به سوی آذربایجان متحد» مبتنی بر نوعی ملی‌گرایی رمانتیک و کور و غیرعقلانی و در نتیجه واقعاً غیرقابل دفاع است. کسی که پستی سیاسی در یک کشور ثالث آن هم در حد ریاست جمهوری دارد، حق ندارد در مورد امور داخلی کشوری دیگر این گونه نظر بدهد، و جالب آنکه آقای الچی بیگ به خودشان این اجازه را داده‌اند کتابی در زمینه سرزمینی که متعلق به یک کشور ثالث است، قلمی و منتشر کنند.

خواستن یا نخواستن ماندن در چارچوب مرزهای ایران تنها و تنها حق مردم همان

منطقه از ایران است، و احدی از خارجی‌ها، ولو جمهوری آذربایجان با همه سابقه تاریخی که میان ما و ایشان هست، حق دخالت در این زمینه‌ها را ندارد. تشکیل حکومت آذربایجان جنوبی آن هم بر اساس ملی‌گرایی ملیت‌انگ غیر لیبرال-دموکراتیک، بر خلاف آن چیزی که طرح‌کنندگان به عنوان نوعی مدینه فاضله در نظر دارند یا تبلیغ می‌کنند، به نظرم مصداق آن مثالی در ترکی است که فردی می‌خواست ابرو را اصلاح کند، و زد چشم را کور کرد. جمهوری آذربایجان امروز به شدت درگیر اشغال ناجوانمردانه بخشی از خاک این کشور توسط ارمنستان در مسأله قره باغ است، آن وقت می‌خواهد با ایران که کشوری از لحاظ قدرت منطقه‌ای در حد ترکیه است خود را درگیر کند؟ خیلی بعید می‌دانم هیچ سیاست مدار عاقلی در جمهوری آذربایجان نظریات کسانی چون مرحوم جناب الچی بیگ را تایید کند. فارغ از این‌ها معتقدم نادیده گرفتن مسأله حقوق اقلیت‌ها، یا برخورد صرفاً امنیتی با این مسأله به جای برخورد فرهنگی (روش جمهوری اسلامی)، و همین طور رواج ملی‌گرایی شوونیستی یا آن چیزی که پان ایرانیستم می‌خوانیمش از سوی برخی مرکزگرایان، نه تنها خطر جدایی طلبی در ایران را در بلندمدت کاهش نمی‌دهد، بلکه توجیهی برای حرکات جدایی طلبانه درست می‌کند و بر نیروی گریز از مرکز می‌افزاید. هر افراطی ضد خود را تولید می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] منتشر شده در رادیو زمانه

Nathan J Brown, "Bargaining [۲] and Imposing Constitutions: Private and Public Interests in the Iranian, Afghani and Iraqi Constitutional Experiments", in *Constitutional Politics in the Middle East: with Special Reference to Turkey, Iraq, Iran and Afghanistan*, Said Amir Arjomand (ed.), Oxford and Portland Oregon, 2008.

[3] اینجا

۶۰ درصد جامعه ایران خواهان یک نظام فدراتیو هستند

مهدی وزیری

یوسف عزیزی بنی طرف، نویسنده، روزنامه‌نگار، و فعال سیاسی-فرهنگی ساکن لندن، دانش‌آموخته رشته مدیریت دانشگاه تهران است. از او که از اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران است، تاکنون ۲۴ کتاب و صدها مقاله در مطبوعات عربی و فارسی منتشر شده است. فعالیت سیاسی یوسف بنی طرف بر دفاع از حقوق اقوام، به ویژه اعراب ایران متمرکز است. او بابت این فعالیت‌ها چندین بار دستگیر شد و مدت‌ها در زندان‌های اوین و اهواز تحت بازداشت قرار گرفت. وی هم‌چنین در سال ۲۰۰۹ برنده ی جایزه دیده‌بان حقوق بشر شد. گفتگوی بامدادخبر با آقای بنی طرف را در ادامه بخوانید.

بامدادخبر: اساساً الگوی فدرالیسم برای ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بحران‌ها و فرصت‌هایی که این الگو می‌تواند برای ایران به همراه داشته باشد از نظر شما چیست؟

یوسف عزیزی بنی طرف: منظور شما را نمی‌فهمم. البته من راه حل مسائل و مشکلات اتنیکی و ملیت‌های مختلف را اساساً در برقراری یک نظام فدراتیو در ایران می‌دانم. به دلایل مختلف ارزیابی من این است که نظام یاد شده برای ایران مناسب است و در واقع می‌تواند از پیامدهای خطرناک‌تر جلوگیری کند. ایران اساساً یک کشور چند ملیتی است. یعنی ماهیت ایران را همین ملیت‌های فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن تعیین می‌کنند. هر کدام از این ملیت‌ها حقوقی دارند، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زبانی. طی هشت، نه ده گذشته حقوق دست کم پنج تا از این ملیت‌های مغلوب و زیر ستم ملی رعایت

نشده...

بامدادخبر: می‌توانید به این به گفته‌ی شما «ملیت‌های مغلوب» اشاره بفرمایید؟ اینکه اظهار من الشمس است. ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها ملیت‌هایی هستند که از ستم ملی یا ستم مظاعف رنج می‌برند. جامعه ایران، یک جامعه نابرابر است و نابرابری ملی در آن حکم‌فرما است و این



نمی‌گویم که فدرالیسم برای ایران خوب است، بلکه این درمان یک درد است، راه حل مشکلی است در ایران که عمری هشتاد نود ساله دارد. این معضل اکنون به علل مختلف، بروز حادثی پیدا کرده و نیاز به راه حل نهایی دارد. من برای کاهش نابرابری ملی و برای کاهش ستم ملی، نظام فدراتیو را به عنوان راه‌حل پیشنهاد می‌کنم. دلایلی که منجر به این شده که این مساله

اکنون در جامعه ایران مطرح بشود از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی گرفته تا تحولاتی که یکی دو سال اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داده همگی در این موضوع موثر بوده‌اند. به این‌ها اضافه کنید پیشرفت تکنولوژی نوین رسانه‌ای، اینترنت و ماهواره که باعث شده تا آگاهی‌های ملی-قومی گسترش یابد و شرایط ذهنی بر اساس شرایط عینی جامعه ایران شکل گیرد و پایه پای آن پیش رود. این

به معنای آن است که ملیت‌های غیر فارس دیگر حاضر نیستند زیر ستم زندگی کنند و نابرابری ملی را رد می‌کنند و خواهان حقوق برابر با ملیت غالب هستند. بامداد خبر: پس من این جور فهمیدم که ملت فارس، ملت غالب هست. پس تکلیف آن دسته از «فارس»‌هایی که احساس ظلم می‌کنند و با نابرابری مبارزه می‌کنند چیست. آیا همه «فارس‌ها» در این ظلم با حاکمیت هم دستند؟

من این مساله را تعمیم ندادم. من از مقوله ستم ملی که یک ستم مظاعف است صحبت کردم و وقتی می‌گویم ملت غالب منظور، ملتی است که زبانش رسمی است در قانون اساسی، مذهبش رسمی است و قدرت و ثروت عمدتاً در دست این ملیت است،

ملیت‌هایی که نام بردم از این نابرابری رنج می‌برند. من اسم این نابرابری را ستم ملی می‌گذارم که مجموعه‌ای است از تبعیض‌ها. تبعیض سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، زبانی، مذهبی و نژادی. این مجموعه را من ستم ملی می‌نامم که البته یک اصطلاح علمی است. پس اول تعریفی از نابرابری می‌دهم که بر اساس تبعیض‌های یاد شده شکل گرفته است. اکنون در ایران، علاوه بر تبعیض نسبت به ملیت‌های غیر فارس یا همان ستم دوگانه، تبعیض‌های دیگری هم در کار است نظیر تبعیض جنسیتی. در نتیجه ما برای کاهش نابرابری ملی در جامعه ایران چاره‌ای جز برقراری نظام فدراتیو نداریم. وگرنه همان‌گونه که گفتم با پیامدهای ناگواری روبرو خواهیم شد. من از روی شکم سیری

منتهی وقتی من این را می‌گویم تعمیم نمی‌دهم. یعنی وقتی شما ایران را بررسی بکنید می‌بینید شامل یک مرکز و یک پیرامون است. در مرکز این دایره تهران و چند شهر نورچشمی قرار دارند که عمده تاسیسات صنعتی، اقتصادی، فرهنگی و اداری در آنجا متمرکزاند. در پیرامون باز دو لایه داریم. لایه‌ای که وابسته به ملیت فارس است ولی به نوعی بخشی از محرومیت‌ها شامل حال‌شان می‌شود، مثل مناطق فارس‌نشین دور از مرکز. لایه سوم همان لایه ملیت‌های غیر فارس است که از ستم دوگانه رنج می‌برند. من به این شکل مساله را مطرح کردم. وقتی می‌گویم ملت غالب، نگاه من به این ملت غالب یک نگاه استاتیک و یا نگاه یگانه و واحد نیست. توی این ملت غالب هم لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی مختلف ممتاز و غیر ممتاز وجود دارد. منتها وقتی ما جامعه ایران را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که در این جامعه استبداد وجود دارد. این استبداد برای همه مردم ایران است. یعنی فارس و غیر فارس نمی‌شناسد و برای حل این مشکل لیبرال دموکرات‌ها، حقوق شهروندی فردی را تجویز می‌کنند. اما ملیت‌های غیر فارس در جامعه ایران علاوه بر این ستم عام، از یک ستم خاص هم رنج می‌برند و از این رو ما می‌گوییم که این‌ها ستم دوگانه‌ای را متحمل می‌شوند. یعنی در واقع ساز و کار جامعه ایران بر دو پایه اصلی زبان رسمی و مذهب رسمی قرار دارد و این باعث می‌شود تا ملیت‌های ناب‌خوردار از زبان رسمی و مذهب رسمی از قدرت و ثروت هم برخوردار نباشند و این همان چیزی است که باعث ایجاد نابرابری می‌شود. ثروت هم در اینجا فقط مادی نیست بلکه ثروت معنوی یا در واقع ثروت فرهنگی، ادبی و زبانی هم هست.

بامدادخبر: شما به ظلم مرکز بر حاشیه اشاره کردید، چرا به جای ظلم فارس بر غیر فارس از «ظلم مرکز بر حاشیه» استفاده نمی‌شود؟ فکر نمی‌کنید که به این شکل حساسیت کمتری ایجاد می‌شود؟ در مورد مساله حقوق شهروندی نیز به راستی مشکل در کجاست؟ در این مبارزه، اکثریت و اقلیتی وجود ندارد. یک دین و زبان رسمی وجود

ندارد. چرا مبارزه برای حقوق شهروندی برای شخص شما کافی نیست؟

من صحبت از ستم فارس نکردم. من از ستم ملی صحبت کردم (national oppression) لذا این تعاریف باید دقیق باشند. من از ستم بر ملیت‌های غیر فارس صحبت کردم که اصلا با چیزی که شما گفتید فرق دارد. در ثانی اگر ستم مرکز بر پیرامون را باز کنیم در دل آن، ظلم مرکز بر حاشیه یا ستم ملی است. این را می‌توان با دید جامعه‌شناسی تحلیل کرد. در حقوق شهروندی، علاوه بر عدم به رسمیت شناخته شدن یک مذهب، بایستی عدم به رسمیت شناختن یک زبان هم رعایت شود. حقوق شهروندی اساس فلسفه سیاسی نحله لیبرال دموکراسی است که از قرن ۱۹ مطرح شده و بحث و جدل تا به امروز در اروپا، آمریکا و کانادا ادامه دارد. این فلسفه می‌گوید، حقوق شهروندی - که بخشی از حقوق بشر است - دو بخش دارد. یکی حقوق فردی و دیگری حقوق جمعی که خاص ملیت‌هاست. این را اگر در فلسفه لیبرال دموکراسی پیگیری کنید به این مساله خواهید رسید. در بخش اول که حقوق فردی است شامل همه آحاد مردم است ولی حقوق شهروندی جمعی، گروه‌های تحت ستم ملی را در بر می‌گیرد. درباره این حقوق صحبت زیاد شده، اما حقوق شهروندی جمعی شامل ملیت‌های مختلف است و حقوق آن‌ها را در نظر می‌گیرد و بر مبنای حق تعیین سرنوشت قرار دارد که هر ملیتی در هر جامعه‌ای بر حسب حال خود آن را تفسیر می‌کند. یکی از بارزترین اندیشمندان این حوزه، اندیشمند کانادایی، ویل کیملیکاست که نوشته‌های نظری فراوانی در باره حقوق جمعی دارد. مثلا در میان ملت کبک در کانادا دو جریان وجود دارد. احزاب و شخصیت‌هایی که طرفدار فدرالیسم هستند، گروه غالب‌اند در جامعه کبک، و شخصیت‌ها و گروه‌های دیگر که جریان استقلال‌طلبی را نمایندگی می‌کنند که در انتخابات دموکراتیک چند سال پیش رای نیاوردند. بنابراین حقوق شهروندی جمعی این ویژگی‌ها را دارد، که متأسفانه اغلب آنهایی که در ایران ادعای

دموکراسی و لیبرالیسم و حقوق بشر می‌کنند، این را نمی‌دانند یا نادیده می‌گیرند. به هر حال این مواردی بود که امیدوارم مساله روشن‌تر شده باشد. چنین جریان‌هایی هم اکنون در اسپانیا هم وجود دارد. برخی از گروه‌های سیاسی در استان‌های باسک و کاتالان خواهان استقلال‌اند و برخی دیگر خواهان حفظ همین حالت خودمختاری‌اند که طی سال‌های اخیر به آن دست یافته‌اند. در بریتانیا نیز ملت اسکاتلند دارای خودمختاری است و افزون بر حکومت و پارلمان، حتی اسکناس خاص خود را هم دارند. هم‌اکنون یکی از احزاب ملی‌گرای اسکاتلند - که اکثریت را در پارلمان آن استان دارد - خواهان استقلال اسکاتلند شده است. اما نه رسانه‌ها و نه دولت مردان انگلیس، کسی آنان را تجزیه‌طلب نمی‌خواند و با زندان و تفنگ و توپ و تانک به جان آنان نمی‌افتند. این را می‌گویند نگاه لیبرال دموکرات.

الگوی ایرانی فدرالیسم

بامدادخبر: فدرالیسم انواع و اقسام گوناگون دارد. کدام یک از انواع فدرالیسم را برای الگوی ایران مفید می‌دانید؟

اصولا امپراتوری ایران در طول قرون متمادی -اغلب- از یک سیستم عدم تمرکز برخوردار بوده. چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام. ایران هیچ‌گاه یک نظام متمرکز نبوده، نظام استبدادی بوده، ولی یک نظام استبدادی تقسیم شده بوده. حال ما زیاد به دوران‌های گذشته نمی‌رویم ولی حداقل از دوران صفویه، شاهد تشکیل چهار مملکت عمده در ایران هستیم. از دوران صفویه به این سو ایران را ممالک محروسه می‌خواندند. ممالک هم جمع عربی مملکت است. ممالک محروسه ایران یعنی چه؟ یعنی این کشور، این امپراتوری، یک مملکت نبوده بلکه چهار مملکت بوده. نام‌گذاری آن هم به این شکل بوده: مملکت عربستان، مملکت اردلان، مملکت خراسان و مملکت گرجستان. این چهار مملکت بوده به اضافه ایالات و ولایات دیگر. شاید بپرسید که بقیه چه می‌شود. آن‌ها در کنار این‌ها بودند یا تابع این مملکت‌ها بودند. تاریخ به این موارد اشاره

کرده. مثلا در کتاب نظام ایالات در دوران صفویه، نوشته زهر بُرن، پژوهشگر آلمانی که کیکاووس جهاننداری ترجمه کرده یا دیگر کتاب‌ها و ترجمه‌ها مثل تاریخ عالم آرای عباسی که در مورد دوران صفویه می‌باشد، همه تاکید بر این امر می‌کنند. مملکت عربستان که مشخص است. جایی است که امروز اسمش را به ناروا گذاشته‌اند خوزستان. اردلان همان کردستان است و گرجستان در اوایل دوره قاجاریه جدا شد و خراسان نیز مشخص است. همین تقسیم‌بندی در دوران قاجاریه هم وجود داشته. یعنی ممالک محروسه در ایران ادامه داشته ولی شش مملکت شده. و این شش مملکت عبارت بودند از مملکت عربستان، مملکت لرستان، مملکت کردستان، مملکت آذربایجان، مملکت گیلان، و مملکت خراسان. تا انقلاب مشروطه این تقسیم‌بندی وجود داشته. حدود پانصد، ششصد سال ایران به شکل نامتمرکز اداره می‌شده. حاکمان امپراتوری قاجار البته مستبد بودند ولی لاقفل زبان را بر کسی تحمیل نمی‌کردند. ما در عربستان تا سال ۱۳۰۴ شمسی از یک خودمختاری کامل برخوردار بودیم، منظوم ملت عرب در ایران است. همچنین کردها و سایرین. بنابراین عارضه سیاه و بدخیمی که در تاریخ ایران به وجود آمد، همانا استبداد پهلوی اول بود که مملکت‌های محروسه ایران را تبدیل کرد به شاهنشاهی ایران. او می‌خواست آن تنوع زبانی، مذهبی، فرهنگی را تبدیل بکند به کشور شاهنشاهی ایران که این کار را کرد. کشور شاهنشاهی یعنی یک کشور، یک ملت، یک زبان و این عارضه سیاهی در زندگی تاریخی ملت‌های غیر فارس بود که آسیب‌های فراوانی به این ملت‌ها وارد کرد و به وحدت ملی ایران نیز آسیب رساند. چون پیامدهای آن را ما در حال حاضر مشاهده می‌کنیم. اگر در آن زمان اساس دولت-ملت در ایران درست بنا می‌شد ما شاهد این مسایل نمی‌بودیم. مگر در هند نشد مگر در جاهای دیگر نشد. من سوییس را نمی‌گویم که از اواخر قرن نوزدهم کشور فدرال شد. هند را و روسیه را می‌گویم که به ما نزدیکتر اند. بنابراین، ایران تا انقلاب مشروطه و تا قبل از

قدرت گرفتن رضا خان یک نظام فدرال سنتی داشت. بامدادخبر: پس شما به یک نظام فدرالیسم قومی، جغرافیایی اعتقاد دارید؟ این نظام در ایران وجود داشت، در طول تاریخ وجود داشته و چیز جدیدی نیست. رضا شاه آمد به شکل مصنوعی همه چیز را به هم ریخت. استان‌ها را به هم ریخت و کوچک‌تر کرد. حتی در زمان رضاخان هم هفت استان بیشتر وجود نداشت که بعد به استان‌های فراوانی تقسیم شدند. این‌ها شدند سیزده استان و در اواخر دوره پهلوی بیشتر هم شدند. کار کوچک‌سازی استان‌ها و تقسیم‌بندی‌ها در بین استان‌ها در دوره جمهوری اسلامی نیز ادامه یافت و اکنون ایران، سی و یک استان دارد. همه این کوچک کردن‌ها برای این است که بتوانند بر این مناطق مسلط شوند و تکه تکه کنند ملت‌های مختلف را. یک آدم شوونیستی آمد و همه نظم و ترتیب تاریخی را به هم ریخت و جمهوری اسلامی هم در این زمینه میراث‌خوار همان نظام پهلوی است.

بامدادخبر: چگونه می‌خواهید به این الگو که می‌فرمایید پیش از این وجود داشته و در دوران پهلوی و جمهوری اسلامی از بین رفته، دوباره باز گردید؟ من فکر می‌کنم که حداقل ۶۰-۵۰ درصد مردم ایران که غیر فارس هستند خواهان عدم تمرکز و فدرالیسم هستند. البته اگر استقلال‌طلب‌ها را کنار بگذاریم که البته آن‌ها هم عقایدشان محترم است. در واقع اگر مردمان فارس در حاشیه افتاده را هم اضافه کنیم فکر می‌کنم طرفداران عدم تمرکز در ایران به ۸۰-۷۰ درصد برسد. من فکر می‌کنم که ۶۰٪ یعنی اکثریت جامعه ایران خواهان یک نظام فدراتیو هستند. یعنی با یک حساب سرانگشتی می‌توان تشخیص داد. حتی بین هم‌وطنان فارس ما هم افراد، گروه‌ها، احزاب و شخصیت‌های منصفی وجود دارند که با نظام فدراتیو موافق‌اند و راه حل معضلات جامعه چندملیتی ایران را در این نظام می‌دانند. اغلب نیروهای چپ، اغلب نیروهای دموکراتیک و اندک شماری از نیروهای راست هم به این صرافت افتاده‌اند و

مساله فدرالیسم را مطرح می‌کنند. بعضی هم شرم دارند بگویند فدرالیسم و نام دیگری روی آن می‌گذارند مثل خودگردانی یا خودفرمانی که البته دقیق نیست چون این‌ها فدرالیسم نیست. اکنون اگر دقت کنیم، حتی درون نظام جمهوری اسلامی هم صداهایی را می‌شنویم که می‌گویند راه حل مناسب ایران، فدرالیسم اقتصادی است و نیز برخی از فدرالیسم سیاسی صحبت می‌کنند بنابراین این گفتمان دارد جای خود را باز می‌کند. ما اگر بر مبنای اصول لیبرال دموکراسی هم بخواهیم حرکت کنیم می‌بینیم که ایران مجموعه‌ای از شش ملت است و هر کدام از این ملت‌ها حق تعیین سرنوشت خود را دارند. حق تعیین سرنوشت یا به شکل فدرالیسم و برقراری نظام فدراتیو نمود پیدا می‌کند یا استقلال. چیزی که ما در ایران می‌بینیم و الان من به شما گفتم این است که به هر حال اغلب نیروهای سیاسی خواهان نظام فدراتیو هستند و اگر هم رای‌گیری صورت بگیرد باید برای هر ملت از این ملل شش‌گانه، جداگانه رای‌گیری و همه‌پرسی صورت گیرد. مثلا مردم یزد از درد مردم عرب و کرد چه می‌دانند. این‌ها مسائلی نیست که درباره آن‌ها رای‌گیری عام صورت گیرد. رای‌گیری برای تعیین حق سرنوشت، بایستی به صورت جداگانه و منطقه‌ای-اتنیکی انجام شود. ولی چیزی که من می‌بینم و اکنون هم بدان اشاره کردم این است که یک توافق ضمنی بین نیروهای سیاسی که به نوعی گویای جنبش‌های ملیت‌های درون ایران هستند وجود دارد، یعنی اغلب آن‌ها درباره برقراری نظام فدراتیو در ایران توافق دارند.

بامدادخبر: پس این رای‌گیری بایستی استانی و منطقه‌ای صورت گیرد؟ و سراسری نبایستی باشد؟ شکی نیست که ابتدا بایستی یک توافق شبه عام صورت گیرد. مثلا ما برخی جاها مثل هند یا عراق دیدیم که پیش از تحول نهایی به یک نظام فدرال، نوعی توافق میان نیروهای سیاسی به وجود آمد. در جاهایی مثل کانادا، در ده پانزده سال اخیر، از خود مردم کبک پرسیدند که آیا می‌خواهید جدا

بشوید یا در یک سیستم فدرال با کانادا باقی بمانید. برخی احزاب سیاسی توانستند مردم کبک را قانع کنند که در درون کانادا بمانند و این رای گیری تنها در کبک صورت گرفت نه در همه کانادا. آن فردی که در تورنتو یا ونکوور زندگی می کند، حق ندارد برای مردم کبک تصمیم بگیرد. مردم کبک گفتند ما می خواهیم درون کانادا باقی بمانیم. البته تا دهه شصت افکار عمومی کانادا با اعطای حقوق کامل مردم فرانسوی زبان کبک موافقت نمی کردند اما طی سه چهار دهه اخیر این امر تغییر یافت و اکنون همه مردم کانادا به انتخاب ملت کبک احترام می گذارند. اگر نیروهای سیاسی جامعه ایران نتوانست به یک توافق ضمنی در باره نظام سیاسی آینده ایران برسد، موضوع به رای گیری کشیده می شود. ولی الان بحث در مورد رای گیری زود است. چون در آن حالت هر ملیتی مایل است دولت و کشور خود را داشته باشد. منتها راه حل فدرالیسم هم این دولت را به آن ها می دهد و هم حکومت منطقه ای را به آن ها می دهد. و باید سعی کرد ملیت های غیر فارس را قانع کرد به سودمندی فدرالیسم، البته نه با زور و تفنگ و زندان و شکنجه، بلکه با اقناع. به این شکل که باید برای این ملیت ها ثابت شود که نظام فدراتیو به نفع آنهاست. منتها پیش از اینکه ما برسیم به آن همه پرسشی، باید یک توافق ضمنی و همگانی در میان نیروهای سیاسی فعال در صحنه اپوزیسیون انجام شود تا راجع به شکل نظام سیاسی آینده تصمیم گرفته شود.

بامدادخبر: خوزستان اکنون از جمعیت لر، بختیاری، دزفولی، بهبهانی، مهاجران اصفهانی و یزدی در اهواز و خلاصه آماری که من به آن دسترسی دارم حدود ۶۵٪ مردم خوزستان غیر عرب هستند، وضعیت این مردم غیر عرب در «ایالت عربستان» به چه شکلی خواهد بود؟

این آمار شما آمار غلطی است و اصولاً دولت ها نه در دوران پهلوی و نه در دوران جمهوری اسلامی هیچ گاه آمار رسمی از تنوع اتنیکی و ملی در ایران ارائه نداده اند، چون می ترسند. همان گونه که در بحرین هیچ گاه

آمارگیری نشده بود و همان طور که در عراق پیش از صدام حسین آماری در باره تنوع اتنیکی و مذهبی داده نشده بود. معمولاً نظام های توتالیتر و تمامیت خواه سیاسی- ملی می ترسند از یک تنوع سیاسی، فرهنگی، زبانی. در نتیجه مملکت عربستان بدین جهت به این نام نامیده می شد، چون همواره در طول تاریخ حداقل ۵۰۰، ۶۰۰ سال گذشته و پیش از اسلام در این مناطق عرب ها بودند و سکونت داشتند و اکنون نیز علی رغم همه پاکسازی های قومی انجام شده توسط ناسیونالیست های تندرو و نظام پهلوی و نظام کنونی، عرب ها در استانی که اکنون خوزستان نامیده می شود در اکثریت هستند.

با قاطعیت به شما می گویم که بیش از ۷۰٪ مردمی که اکنون خوزستان نامیده می شود عرب هستند. تازه عرب ها در استان های هم جوار نیز هستند. عرب ها در استان ایلام و بوشهر و بندر جنوب تا بندر عباس ساکن هستند. پس جمعیت عرب ها در ایران بین ۶ تا ۸٪ است که ۶٪ آن ها بی شک در اقلیم عربستان یا استانی که شما خوزستان می نامید زندگی می کنند. وضعیت اقلیت های قومی برای ما ناشناخته نیست. اقلیت های غیر عرب ساکن در اقلیم فدرال عربستان دارای حقوقی کاملاً برابر با ملیت عرب خواهند بود. در هر زمینه زبانی، فرهنگی و دیگر موارد. ما در آنجا تنوع زبانی و گویشی و دینی و مذهبی داریم. بختیاری لهجه ای از زبان فارسی است ولی فرهنگ مردم بختیاری متمایز از فرهنگ ملت فارس است. همان طور که گفتم ما در اقلیم عربستان ایران تنوع مذهبی داریم، ما در آنجا نصرانی داریم که همان مسیحیان عرباند، یهودی عرب داریم، مندایی مذهب یا صبی هم داریم که این ها هم عرب اند. در واقع همه این ها باید از حقوق کامل مذهبی برخوردار شوند. به ویژه هم وطنان عرب صبی ما با بدترین و زشت ترین نوع تبعیض مذهبی روبه رو بوده اند که سخن گفتن در باره آن نیاز به وقت بیشتر دارد.

بامدادخبر: این «منطقه فدراتیو عربستان» که شما می گوئید، چه رابطه سیاسی و اقتصادی با حکومت مرکزی خواهد داشت؟

از نظر تاریخی تا سال ۱۹۲۵ یعنی تا دوره شیخ خزعل - آخرین حاکم عرب اقلیم عربستان - ما از یک خودمختاری مطلق برخوردار بودیم. ولی اکنون می شود گفت که طبق مفهوم کلاسیک فدرالیسم، ارتش، بودجه سراسری و سیاست خارجی در اختیار پایتخت قرار خواهد گرفت. سایر موارد در اختیار ایالت فدرال خواهد بود. یعنی ارتش هم کاربردش فقط برای دفاع از مرز های کشور خواهد بود و به هیچ وجه حق ندارد برای سرکوب ایالت ها و ملیت های متنوع جامعه ایران وارد عمل شود. یعنی دقیقاً تعریف کاربرد ارتش در یک جامعه فدرال مشخص است. مساله بودجه سراسری هم در اختیار پایتخت خواهد بود. سیاست خارجی هم به همین ترتیب. البته برای اینکه ملیت های گوناگون در پایتخت هم حضور داشته و بر عملکرد حکومت نظارت داشته باشند، یک مجلس ملیت ها تشکیل خواهد شد که در کنار پارلمان کار خواهد کرد. برخی نظام های فدراتیو این نوع مجلس را به کار می گیرند. در نظام فدراتیو، به طور سنتی، نیروی انتظامی، برنامه ریزی سیاست های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خاص ایالت در اختیار حکومت ایالتی خواهد بود که سه قوه مجریه، قضاییه و مقننه را خواهد داشت.

بامدادخبر: در صحبت های پیشین شما به تجربه عراق اشاره فرمودید. تجربه مشابه الگوی فدرالیسم در منطقه، عراق است. چقدر تجربه عراق را مطلوب یا نا مطلوب می دانید؟

عراق یک تجربه جدید است. تجربه قدیمی تر هندوستان است. تجربه روسیه است. تجربه امارات عربی متحده است. و به نوعی شکننده تر تجربه پاکستان است که البته الگوی ما نیست. ولی همه این ها نظام های فدراتیو هستند. چهار طرف ایران، کشورهای فدراتیو هستند. به نظر من تجربه عراق می تواند قابل استفاده باشد. البته نه به صورت کپی کامل. ایران خود حدود ۹۰ سال پیش الگوی ممالک محروسه را داشته که از آن می توان به عنوان یک الگوی تاریخی استفاده نمود. این یک تجربه تاریخی و

مبنایی برای ساختن ساختار فدراتیو در ایران است. شکی نیست که تجربه عراق برای ملیت‌های درون ایران جذابیت دارد، چون در دو سوی مرزهای ایران و عراق، دست کم سه گروه مهم ملی یعنی عرب‌ها، کرد ها و ترکمن‌ها زندگی می‌کنند، که اشتراکات فراوان دارند و هم زبان و هم تبار اند. این تجربه در درجه اول برای این سه ملیت و در درجات بعد برای دیگر ملیت‌های غیر فارس جاذبه دارد. من خود در سال ۲۰۰۵ در عراق بودم، ما در سلیمانیه بودیم. به عنوان نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایرانی، مهمان اتحادیه میهنی کردستان عراق بودیم. من دیدم که چگونه آن ایالت به یک کارگاه بزرگ سازندگی تبدیل شده از نظر اقتصادی و فرهنگی. آنجا از دانشگاه بازدید کردیم. از دوره ابتدایی تا دبیرستان و هم دانشگاه همه به زبان کردی تدریس می‌شود. البته زبان انگلیسی هم وجود دارد. اما زبان رسمی آن ایالت زبان کردی است و ظاهراً آموزش عربی از دوره راهنمایی است. در آنجا من این الگو را دیدم. البته زمان برای مطالعه دقیق‌تر نداشتم ولی چیزی که برای من مشخص بود، و آنچه که دوستان کرد عراقی می‌گفتند - و من این اقبال را داشتم که به عربی و به طور مستقیم با آنان صحبت کنم - این بود که سازندگی در آنجا چندین برابر شده. این را قیاس کنید با دوران ستم ملی صدام حسین و پادشاهی ملک فیصل. اکنون خلق کرد بر امورات خود مسلط شده و ستم ملی تا حد زیادی از بین رفته و مردم احساس می‌کنند دیگر ملیتی دیگر و زبانی دیگر بر آن‌ها مسلط نیست، و زبان دیگر، زبان و فرهنگ آن‌ها را نکشته و از بین نبرده است. از نظر اقتصادی تبعیض بر آن‌ها روا نمی‌شود. چرا عراق الگو نباشد؟ چه اشکالی دارد؟ گرچه تجربه جدیدی است در همسایگی ما و گفتم - در هندوستان و روسیه است. اکنون خیلی از کشورهای منطقه و مسلمان دارند به سوی فدرالیسم می‌روند. در لیبی، مردم شرق این کشور خواهان نظام فدراتیو هستند، گرچه همه ملت لیبی یک زبان و یک فرهنگ دارند. ولی برای رفع

نابرابری‌های اقتصادی مردم شرق لیبی مبارزه می‌کنند برای جا انداختن نظام فدراتیو در لیبی. در جنوب یمن، دو سه گروه سیاسی خواستار فدرالیسم هستند، گیرم که یک گروه هم در آنجا خواستار جدایی و استقلال است. در سودان آن قدر در مقابل فدرالیسم مقاومت شد، که آخر به رادیکالیسم منتهی شد و بعد از دو میلیون کشته در جنگ‌های داخلی، سرانجام، جنوب سودان از سودان جدا شد.

بامدادخبر: فعالیت گروه‌ها و افراد تجزیه‌طلب، به عنوان مثال در مورد آخرین در مصر، چقدر می‌تواند به مبارزات گروه‌ها و افرادی مثل شما صدمه بزند؟ و خطرات این گونه فعالیت‌ها چه می‌تواند باشد؟

من برای همه گروه‌هایی که استقلال طلب باشند، فدرالیست باشند، حتی معتقد به تحقق اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی باشند، برای همه این‌ها من به شخصه احترام قائلم، تا زمانی که دست به اسلحه و خشونت نزنند و برای اهداف خود از کنفرانس، رسانه، سمینار و مبارزه سیاسی استفاده کنند. این گروه هم اگر به مصر رفتند و این کنفرانس را برگزار کردند به نظر من یکی از دلایلی این است که اپوزیسیون ایرانی به این‌ها راه نمی‌دهد و حرف آن‌ها را گوش نمی‌دهد. این در واقع بی‌اعتمادی و دورسازی دیگران باعث می‌شود که گروه‌های استقلال طلب بروند و در مصر یا جاهای دیگر کنفرانس برگزار کنند. مردمان کشور های عربی منطقه به خودی خود با مردم عرب ایران هم‌نوایی نشان می‌دهند. این یک امر طبیعی است چون هم زبان و هم فرهنگ هستند. حالا ممکن است برخی گروه‌های سیاسی سعی کنند از این نمذ برای خود کلاهی بسازند. و این کار را به کمک برخی نهادها در کشورهای عربی انجام می‌دهند. به نظر من گروه‌های اپوزیسیون ایران بایستی سعی کنند با همه گروه‌های ملیت‌های غیر فارس بنشینند. چه استقلال طلب، چه فدرالیست و چه گروه‌های دیگر. اما متأسفانه گروه‌های اپوزیسیون ایران خودی و ناخودی می‌کنند. خوب به این‌ها اگر امکان داده شود که صحبت کنند و حرف آن‌ها را گوش

دهند، یا آن‌ها قانع می‌شوند و یا آن گروه‌ها، اپوزیسیون را قانع می‌کنند. به هر حال حتما صحبتی دارند که رفتند در آنجا جمع شدند. بنابراین مطلق نگاه کردن به مسائل به نظر من کار درستی نیست و رژیم ایران و ناسیونالیست‌های افراطی، این مسائل را بزرگ جلوه می‌دهند و صحبت از خطر تجزیه و پاره پاره شدن ایران می‌کنند. از آقای خاتمی گرفته تا گروه‌های ناسیونالیست فاشیست مسلک، این‌ها شروع کردند به بزرگ‌نمایی قضیه، هم اکنون هم در اسپانیا و در جاهای دیگر گروه‌هایی هستند که خواهان استقلال‌اند در ایالت‌های باسک و کاتالان اسپانیا و در اسکاتلند در بریتانیا که در داخل کشورهاشان تریبون دارند و حرف خود را می‌زنند. استقلال طلبان عرب اهوازی اگر امکان و تریبونی داشته باشند نمی‌روند در جاهای دیگر. مثلاً در کاتالان نمی‌روند در فرانسه یا در جاهای دیگر حرف خود را بزنند بلکه در همان کاتالان صحبت می‌کنند و نظر می‌دهند، بلکه بالاتر از آن، در باره استقلال، رفراندوم و انتخابات هم انجام می‌دهند. لذا در این زمینه سعه صدر اپوزیسیون نقش دارد در اینکه این گروه‌ها کجا بروند. وقتی این تنگ‌نظری را اپوزیسیون انجام دهد این‌ها می‌روند در کشورهای دیگر حرف خود را می‌زنند. طبیعتاً وقتی اپوزیسیون که قدرت را در دست ندارد این قدر تنگ نظر است در آینده که قدرت را به دست می‌گیرد چه خواهد کرد.

بامدادخبر: در پایان، چه راه‌کارهایی برای جلوگیری از بحران‌های ناشی از توسعه مرکزگرایی و بالفعل شدن شکاف‌های قومی وجود دارد؟

این ساختار دولت-ملت که با زور و فشار و استبداد رضا خان بنا نهاده شد از اساس کج بود و کج بالا آمد. این بنا نیاز به اصلاح دارد نیاز به تخریب دارد و از نو ساخته شود. چون این ساختار دولت-ملت جواب نداده و هم اکنون با شکست مواجه شده است. گفتمان رضاشاهی در برپایی دولت-ملت در ایران شکست خورده است و چاره‌ای جز گفتمان دموکراتیک، پلورال و فدرال برای حل معضلات جامعه چند ملیتی ایران وجود ندارد.

ایران برای فدرال شدن باید تکه تکه شود

خواهد انجامید، بلکه ایران را به آشفته‌بازاری از حکومت‌های خودمختار پراکنده تبدیل خواهد کرد که سران نظامی و مافیای قدرت بر روی گوشه گوشه آن چنگ خواهد انداخت. «من هم سخت بر آن عقیده‌ام.

بامدادخبر: آیا قائل به «شکاف‌های قومی

» در ایران امروز هستید؟

هستم. من از کردستان مثال می‌زنم که واقعا یک اقلیم مجاور ایران در خاک عراق،

چنین افکار بیات شده‌ای را به داخل کردستان گسیل می‌دارند و متاسفانه در

داخل رسانه‌های ایران و خارج از ایران، نمایندگان این اقلیم و باورمند به این تفکر

حضور و وجود دارند و این رگ فکری را می‌بینم و همواره تذکر داده‌ام. هر روزی که

گروهی از خراب‌کاران و اوباش دستگیر می‌شوند و در دستگاه قضاوت محکوم

می‌شوند فوراً آن‌ها را فعال حقوق بشر و روزنامه‌نگار و... می‌نامند و درجه سرهنگی

زندانی سیاسی به شان آن‌ها می‌چسبانند... اگر ما کردها این همه زندانی سیاسی و

سیاست‌مدار داریم، پس دیگر غمی نبود! باید حال و روز ما بهتر از این می‌بود... در

حالی که من موافق از بین رفتن هیچ انسانی نیستم اما از شانتاژ سیاسی برای این نوع

مقاصد خاص، نگرانم!

مساله دیگر هم نوعی غریبگی در داخل حکومت مرکزی است. از روز اول انقلاب

۱۳۵۷ این حکایت حل نشده باقی مانده. در تقسیم قدرت مرکزی به جای انتصاب

سیاسی کارهایی کردند که ربطی به حل موضوع شکاف قومی نداشته. مثلا در همان

دولت موقت، بازرگان کمترین آشنایی از موضوع کردستان نداشت و به جای اعزام

سنجانی، ۲-۳ نفر دیگر را برای گفتگو به کردستان فرستاد که کمترین دانشی درباره

کرد و کردستان نداشتند. بعد هم ابراهیم

است، یک کشور است، یک قانون است، یک زبان رسمی است. اما اختیارات حکومت

مرکزی بایستی بین استان‌ها تقسیم شود. این تقسیم‌بندی باید دموکراتیک باشد، به

نوعی که مردم هر منطقه در تعیین اختیارات محلی سهیم باشند. حقوق

فرهنگی اقوام نیز باید محفوظ داشته شود. ایران یکپارچه را تکه تکه کردن اولین

بحران است.

بامدادخبر: به نظر می‌آید موافقان الگوی



فدرالیسم، این الگو را برای کاهش شکاف‌های قومی و همچنین تمرکز زدایی از

تصمیمات و افزایش اعتماد عمومی در میان اقوام موثر می‌دانند. نظر شما چیست؟

متاسفانه برخی کشورها - دست خارجی مانند قطر و عربستان و ترکیه و اسرائیل - را

در پشت سر این حرکات می‌بینم. به قول همان نازنین - شادروان داریوش همایون -

که همواره می‌فرمود «گروه‌های تجزیه‌طلب، فدرالیسم را به عنوان تنها گزینه برای

احقاق حقوق اقلیت‌های قومی، و حتی تنها راه برای رسیدن به دموکراسی برمی‌شمرند.

حال آنکه فدرالیسم نه تنها به دموکراسی منجر نخواهد شد، نه تنها به تجزیه ایران

عرفان قانعی فرد، نویسنده و محقق تاریخ معاصر و کارشناس مسایل کردستان است.

او نویسنده‌ی چندین کتاب در حوزه‌ی تاریخ ایران و کردستان است که از جمله می‌توان

به «تندباد حوادث» (گفتگو با عیسی پژمان)، «گفتمان تاریخی کرد ها»

(مجموعه مقالاتی درباره کردستان)، «پس از شصت سال» (خاطرات رسمی دو جلدی

جلال طالبانی)، «در دامگه حادثه» (گفتگو با پرویز ثابتی) و ترجمه‌های «سیاست

کردها در خاورمیانه» (نادر انتصار)، درد ملت (ابراهیم احمد)، نبرد من با ابلیس (زرار

سلیمان بیک) و از کنار رود دانوب تا کردستان (نوشیروان مصطفی امین) اشاره

کرد. با او در خصوص موضوع فدرالیسم در ایران به گفتگو نشستیم. قانعی فرد،

فدرالیسم را باعث «تکه‌تکه شدن» ایران می‌داند و به شدت معتقد است که در این

صورت «ایران از میان خواهد رفت.»

بامدادخبر: اساسا الگوی فدرالیسم برای ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بحران‌ها و

فرصت‌هایی که این الگو می‌تواند برای ایران به همراه داشته باشد از نظر شما چیست؟

یک نازنین بود که همواره در تفکر من تاثیرگذار بود و همیشه آن شادروان به من

می‌گفت: «فدرالیسم ایران را از بین خواهد برد!» من به شدت با فدرالیسم مخالفم،

برای اینکه فدرالیسم نواختن سرناست از سر گشادش. فدرالیسم عبارت است از اینکه

ماهیت‌ها و واحدهای سیاسی پراکنده‌ای بیایند و بخشی از اختیارات خودشان را به

یک ماهیت مرکزی واگذار کنند و هر کدام تقریبا جداگانه کار خودشان را بکنند. ایران

اول بایستی تکه تکه شود تا بعد بتواند فدرال شود، و در این فرایند تکه تکه شدن

ایران از میان خواهد رفت. «عدم تمرکز» آری، فدرالیسم، نه! ایران «یک» ملت

یزدی دستور داد که تفسیر قرآن را به زبان کردی از کویت به سنندج و مهاباد ببرند، موضوع حل می‌شود! و دیگر هرگز چهره ای از بین کردها در داخل بازی سیاسی، به عنوان مشارکت سیاسی دعوت نشد و به گمانم نوعی غریبگی ایجاد کرد و امروزه هم همان آهنگ برقرار است و به گمانم این مشارکت سیاسی تقویت شود.

بامدادخبر: چه راهکاری را برای پر کردن این شکافها می‌توان ارائه کرد؟ فکر می‌کنید ریشه اصلی مطالبات قومی و وجود جریانات سیاسی که این مطالبات را مطرح می‌کنند در ایران چیست؟

به گمانم کار فرهنگی و مشارکت سیاسی که هنوز غریب باقی مانده است. هنوز انتشار کتاب درباره کرد و کردستان در وزارت ارشاد اسلامی ۷ خان رستم را طی کردن است. مثلاً رمان درد ملت (ژانی گل) نوشته مشهور ابراهیم احمد که اساساً با آن رمان در ادبیات کرد متولد شد و ۳ بار هم مجوز گرفته و منتشر شده است و از بهار ۱۳۸۹ تا امروز در اداره کتاب وزارت ارشاد اسلامی خاک می‌خورد و ناشرم هر بار می‌رود پاسخی نمی‌دهند و موضوع داستان مربوط به قبل از ۱۳۳۷ و کودتای عبدالکریم قاسم است... با زحمت در مطبوعات کشور می‌شود درباره کرد و کردستان سخن گفت. البته من یکی از خوش‌شانس‌ها و خوش‌اقبال‌ها در این زمینه بوده‌ام که هم‌واره در رسانه‌های کشور این زمینه را داشته‌ام اما واقعاً نمی‌شود به ریشه مطالبات اشاره کرد. اگر هم به اسباب اشاره بکنیم قربانی مسبب می‌شویم... در بهار ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ یکی در همین مطبوعات داخلی داد زد که کردستان را از دست آدم‌خوارها نجات بدهید، همان شخص را اول تابستان ۱۳۶۸ ترور کردند! یک نویسنده دیگر هم از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰ در مطبوعات کشور به هنجارشناسی و آسیب‌شناسی اسباب و ضررمندی‌های داشتن تفکر و نگاه به اقلیم مجاور پرداخت، آخر الامر کتاب‌هایش را ممنوع و خودش را هم مدتی زندانی کردند! بنابراین من ریشه

را فرهنگی می‌دانم و به همین هم بسنده می‌کنم! انشالله هر وقت که آستانه تحمل بالا رفت در همین جا می‌توانیم مسایل را مورد بررسی قرار دهیم.

بامدادخبر: فدرالیسم انواع و اقسام گوناگون دارد. کدام یک از انواع فدرالیسم را برای ایران مفید می‌دانید؟

من قدم اول را در انتشار آزادانه روزنامه و نشریه کردی در داخل کردستان می‌دانم که هرچه بوده تا امروز وابسته به جریان‌های داخل اقلیم مجاور بوده. قشر زیاد روزنامه‌نگارها هم نوع نگاه آنان به همان سو بوده و از یک منشا و آتش‌خور فکری مربوط به آنجا تغذیه کرده‌اند و این زمینه فعالیت فرهنگی را در کردستان تنگ‌تر کرده است. البته افسوس که در بین رقابت ۳ نفر در این زمینه فعالیت فرهنگی (شادروان ادب، رمضان‌زاده و محمدرضا رحیمی)، ۲ مورد حذف شدند و تنها مورد سوم ماند که مانند چتر حمایتی بر بالای سر همان گروه خاص است. که زبانم لال، توسعه فرهنگی در کردستان را در اختیار داشته باشند.

من به فدرالیسم زبانی باور دارم. چه بخواهیم چه نخواهیم در ایران زبان‌های مختلف تکلم می‌شود و داشتن آن اطلس و تنوع زبانی و کمک در جهت پویایی و رشد آن‌ها به گمانم بسیار حائز اهمیت است. مابقی موارد باوری به آن‌ها ندارم.

بامدادخبر: تجربه‌های مشابه الگوی فدرالیسم در منطقه، عراق است. چقدر تجربه عراق را مطلوب می‌دانید؟

یک جنایت بود که پل برمر مرتکب شد و اسباب و زمینه شاهنشاهی بارزانی را فراهم آورد. زمستان ۱۳۸۹ را فراموش نکنید که آن جوانان به پا خواستند تا علیه دیکتاتوری و چپاول آب و خاک‌شان توسط یک حاکم قبیله‌ای هم‌زبان اقدام کنند که وی که ۳۱ اوت ۱۹۹۶ حدود ۱۱۰۰۰ کرد را با کمک تانک و سرباز بعثی کشته بود، دوباره چندین جوان معصوم بی‌گناه را به خاک و خون کشانید.

هنوز همه چیز میان دو حزب سنتی تقسیم

شده. همه جا در هر چه، دو اداره وجود دارد. هیچ نظم و قانونی در آن اقلیم نیست. و جز اسباب مزاحمت برای حکومت مرکزی عراق و کسب منافع برای قبیله حاکم و تبار گماری ایشان، هیچ سودی برای مردم رنجور و زجر کشیده کردستان عراق در پی نداشته!

بامدادخبر: درنهایت، چه راه‌کارهایی برای جلوگیری از بحران‌های ناشی از توسعه مرکزگرایانه و بالفعل شدن شکاف‌های قومی وجود دارد؟

به گمانم ایجاد زمینه شناخت و فهم درست و داشتن زمینه کار فرهنگی و رسمی شناخته شدن هویت کردی. همین الان بروید در دانشگاه‌های تهران در میان دانشجویهای جوان گفتگو کنید. ببینید که رگه‌های ایران‌پرستی و حفظ تمامیت ارضی کشور در میان جوانان کرد دانشجو رواج دارد یا افکار بیات شده و احساسی و بی‌پایه و اساس کردستانی‌گری؟ من عیب را در آن جوان خام و پرشور ۲۰ ساله نمی‌دانم، عیب را در این می‌دانم که وزارت علوم ما در دانشگاه کردستان کلی هزینه صرف می‌کند و فرهنگ لغت کردی فارسی ۴ جلدی منتشر می‌کند اما می‌تواند یک جزوه ۴۰ برگی را به عنوان آموزش دستور زبان کردی جزو واحدهای اختیاری دانشگاه در تابستان بگذارد که مثلاً دانشجوی علاقمند به موسیقی یا شعر کردی هم بتواند استفاده‌ای بکند. وقتی در ورزشگاه انقلاب تهران کنسرت کردی کامکارها هست، همه به دنبال بلیط می‌گردند اما شاید همین کار باعث بشود که هنرمندهای زیادی به اشعار این زبان زیبا و کهن ایرانی، آشنایی پیدا کنند. بنابراین من گاهی دیگر خسته شده‌ام. می‌خواهم مانند مادر بزرگم دستم را روی حنجره و زیر گلویم بگذارم و بگویم: تا اینجا رسیده! اما ممنون که همین اندازه هم حرف‌های من را گوش دادید. این قافله تا به روز حشر لنگ است... توصیه مشفقانه ما را هم نمی‌شنوند.

نظام‌های طایفه‌ای خطرناک هستند

مهدی وزیری

حسن شریعتمداری، محقق و فعال سیاسی برجسته ساکن آلمان، دارای دو مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های فیزیک و حقوق و تحصیلات حوزوی در الهیات و فلسفه است. او که از بنیان‌گذاران حزب جمهوری مردم مسلمان، حزب جمهوری‌خواهان ملی ایران و اتحادیه جمهوری‌خواهان ایران به شمار می‌رود در رسانه‌های فارسی زبان خارج از ایران نیز به عنوان تحلیل‌گر سیاسی حضور فعال دارد. از حسن شریعتمداری بیش از ده‌ها کتاب و مقاله در زمینه‌های روابط بین‌الملل، نقش دین در جامعه و سیاست و دیگر موضوعات مربوط به ایران منتشر شده است. با او در خصوص فدرالیسم و مسأله‌ی حقوق اقوام در ایران به گفتگو نشستیم.

بامدادخبر: اساساً الگوی فدرالیسم برای ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بحران‌ها و فرصت‌هایی که این الگو می‌تواند برای ایران به همراه داشته باشد از نظر شما چیست؟
حسن شریعتمداری: با توجه به این واقعیت تاریخی که اولین دموکراسی‌ها که در دنیا به وجود آمدند از نوع فدرال در آمریکا و از نوع مرکزگرا در فرانسه بودند و هر دو در طول تاریخ دموکراسی کشورهای موفق بوده‌اند، نسخه قطعی و علمی برای ترجیح هر یک از این نظام‌ها در همه جا و همه زمان‌ها وجود ندارد و باید مورد به مورد نسبت به تطبیق این الگوی اداره سیاسی کشور در هر کشوری نسبت به وضعیت خاص آن کشور مطالعه و تحقیق بشود.

در ایران متأسفانه بحث از فدرالیسم همیشه نگرانی‌هایی را به همراه داشته که این نگرانی‌ها حاصل وضعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی و به خصوص عدم موفقیت یک الگوی اداره متمرکز و ناسیونالیستی مبتنی بر قوم واحد و زبان واحد و مذهب واحد بوده است. ناسیونالیسم مرکزگرا در شکل نظام سیاسی و اداری از زمان رضا شاه به تقلید از

کشورهای اروپایی و ترکیه در ایران پا گرفت. هرچند ایران در آستانه فروپاشی با ترویج این گفتمان ملی‌گرا و در سایه برقراری نظام سیاسی و اداری دوران پهلوی، توانست به پیشرفت‌های شایانی دست یابد، ولی عدم انکشاف ناسیونالیسم خاک و خونی به دموکراسی شهروند محور در طول ۵۷ سال قبل و ۳۳ سال بعد از انقلاب، گسل مرکز ایران را با پیرامون آن دائماً عمیق‌تر نموده و باعث حاد شدن بحران هویت گردیده است. عدم موفقیت نظام تمرکزگرا در تثبیت همگرایی بین اقوام گوناگون و صاحبان زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف و پیروان مذاهب گوناگون و فروپاشی این نظام در اثر انقلاب و ادامه نظام تمرکزگرا این بار با ایدئولوژی مذهبی، نه تنها در عده‌ای انگیزه برای بازاندیشی در مطالعه عدم تطابق این الگو با واقعیات ایران نشده، بلکه اکنون در کنار ناسیونالیسم ایران محور، انواع ناسیونالیسم‌های محلی نیز به رقابت با آن پرداخته‌اند. این نگرانی همیشه در ایران وجود داشت که تعویض چنین نظامی که موفق نبوده و یا اقدام به اصلاح این نظام سیاسی، که در حقیقت خطرات بزرگی را متوجه ایران کرده، می‌تواند پرهزینه باشد.

به خصوص چون فدرالیسم در ایران ابتدا از طرف اردوگاه چپ مطرح شد، در حقیقت بسیار با مسأله اقوام و ستم مضاعف و حق تعیین سرنوشت و مفاهیمی از این قبیل آمیخته شد. در صورتی که فدرالیسم را می‌توان از دیدگاه دموکراسی لیبرال هم بررسی کرد. در بررسی این نظام سیاسی یعنی فدرالیسم از دیدگاه لیبرالیسم فدرال یا لیبرالیسم سیاسی، در حقیقت آنچه که مهم است ارتقاء سطح دموکراسی سیاسی و سطح رضایتمندی همه شهروندان ایران و توزیع مناسب‌تر فرصت‌های برابر بین همه شهروندان ایرانی است. چنین مباحثی اصولاً کمتر در مبحث فدرالیسم در ایران مورد

بحث اندیشمندان قرار گرفته و هر هنگام که صحبت از فدرالیسم شده بلافاصله پیوند مسأله فدرالیسم با اقوام و ملیت‌های ایرانی پیچیدگی‌های دو کار مشکل را بر هم افزوده است:

۱. گذار از یک نظام متمرکز به یک نظام غیر متمرکز آن هم یک نظام حداکثری غیر متمرکز مثل فدرالیسم و

۲. ریسک به وجود آمده در اثر قوی‌تر شدن نیروی گریز از مرکز که در اثر عدم موفقیت نظام سانترالیسم، به تدریج در ایران پا گرفته و به وجود آمده است. قبلاً در ایران چنین حس گریز از مرکزی وجود نداشته، زیرا این حس عکس‌العمل ایجاد شده در برابر ایدئولوژی ناسیونالیستی دوران پهلوی و ایدئولوژی تحمیل مذهبی نظام ولایی است. بنابراین با توجه به تمامی این موارد باید دقیقاً شکافته شود که این فرصت‌ها و خطرات که هر دو به حق وجود دارند در برقراری یک نظام غیرمتمرکز و یا فدرال چیست و با چه راه‌کارهای سیاسی و چه ظرایفی بایستی در آینده ایران به سمت چنین سمتی حرکت کنیم تا از فرصت‌ها حداکثر استفاده را کرده از خطرها بکاهیم.

بامدادخبر: به نظر می‌آید موافقان الگوی فدرالیسم، این الگو را برای کاهش شکاف‌های قومی و همچنین تمرکززدایی از تصمیمات و افزایش اعتماد عمومی در میان اقوام موثر می‌دانند. نظر شما چیست؟

در توصیه سازمان ملل فدرالیسم به معنای حکومت نیک می‌باشد. فدرالیسم مستقیماً راه حل مسأله قومی نیست و صرفاً یک راه برای بهتر حکومت کردن و دموکراتیک‌تر حکومت کردن است. منتهی چون توزیع مناسب‌تر شانس و امکانات، افزایش رضایتمندی را به همراه دارد و چون درجه رضایتمندی در مرکز و حاشیه به یک میزان توزیع می‌شود و همچنین چون امکان ستم قومی یا ستم مرکز بر حاشیه (هر کدام را که

ما فرض کنیم) در یک نظام فدرال کمتر می‌باشد، به واسطه ارتقا سطح تصمیم‌گیری در حاشیه کشور و توزیع همگن تر قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، به خصوص در کشور ما که محل سکناى اقوام بسیاری است. بنابراین به طور عملی در یک نظام فدرال رضایتمندی اقوام و اقلیت‌های دینی و زبانی بیشتر خواهد بود، هر چند که به نظر من فدرالیسم به هیچ وجه به طور مستقیم راه حل مسأله قومی در ممالکی که این مساله وجود دارد نیست و حل مسأله قومی علاوه بر یک راه حل سیاسی، احتیاج به یک راه حل فرهنگی و ارتقای سطح فرهنگی بین دو طرف گسل‌های قومی و گسل‌هایی بین مرکز و حاشیه دارد که بسیار گسترده‌تر از حل سیاسی مسأله می‌باشد.

بامدادخبر: آیا قائل به «شکاف‌های قومی در ایران امروز هستید؟ یا اینکه بیشتر بحث ستم مرکز بر حاشیه مطرح می‌باشد؟ پس از تجربه سی و چند ساله جمهوری اسلامی شکاف قومی که در ایران وجود داشته بسیار عمیق تر شده و امروز از شکاف‌های بسیار خطرناک در جامعه ما است. همان‌طور که من در اغلب مقالاتم و مصاحبه‌هایم شرح دادم فرق شکاف یا گسل اجتماعی با ناپیوستگی اجتماعی در این است که ناپیوستگی اجتماعی در هر اجتماعی وجود داشته و یک حالت خوش‌خیم دارد. دو طرف ناپیوستگی اجتماعی اغلب به هم اعتماد مشترک دارند و هم‌دیگر را می‌فهمند و قادر به پیدا کردن راه‌حل‌های مشترک می‌باشند.

در اثر سوء مدیریت جامعه و افزایش تبعیض و ستم این ناپیوستگی‌های اجتماعی تبدیل به گسل یا شکاف اجتماعی می‌شود و مشخصات این شکاف اجتماعی این هست که دو طرف این شکاف، هیچ اعتمادی به هم ندارند. مشکلات را علاوه بر حکومت، از چشم هم‌دیگر می‌بینند و قادر به پیدا کردن راه‌حل‌های مشترک نیستند. بنابراین در چنین حالتی مساله بسیار پیچیده تر و وخیم‌تر می‌شود. این بر عهده کوشندگان سیاسی و نخبگان جامعه می‌باشد که

راه‌حل‌هایی مبتنی بر واقعیات مورد قبول نخبگان دو سوی گسل مرکز و حاشیه بیابند. بر فرهیختگان هر دو سوی این گسل‌ها است که راه‌حل‌های مشترک بیابند تا هم‌گامی مشترک به تدریج پیدا شود و اعتماد رفته باز گردد و آن میانگین طلایی که در حقیقت فقط با پذیرش آن می‌توان به دموکراسی در اجتماع دست پیدا کرد، بین دو طرف این گسل درباره‌اش تفاهم شود.

منظور پیدا کردن تفاهم، که مورد توافق هر دو سو بوده و در اثر یک دیالوگ ملی بین نخبگان دو طرف شکاف به وجود آمده باشد و با کار فرهنگی با مردم ساکن هر دو طرف شکاف بسط پیدا کرده باشد. در حقیقت حل مسأله تنها از طریق سیاسی بسیار مشکل است یک دیلوگ ملی و کار فرهنگی لازم است که شکاف‌ها را ابتدا ترمیم کند، تبدیل به ناپیوستگی خوش‌خیم اجتماعی کند و آن وقت راه حل سیاسی می‌تواند کمک کند، که این حالت خوش‌خیم ادامه پیدا کند و دوباره بی‌اعتمادی به درگیری طرفین منجر نشود. البته اغلب اکثر مردم هم در مرکز و هم در حاشیه ایران در حالت عادی اصولاً درگیر چنین بحران هویت و قربانی چنین گسل‌های هولناکی نیستند، ولی متأسفانه این گسل‌ها همچون آتشفشان‌ها در صورت خارج شدن از کنترل همه را به کام خود می‌کشند. موتور فعال سیاست در حالت بحرانی، گسل‌های اجتماعی ایران یعنی گسل‌های پنج‌گانه معیشتی، جنسیتی، هویتی، نسلی و معرفتی و فعالان برانگیخته آن خواهند بود.

بامدادخبر: چه راهکاری را برای پر کردن این شکاف‌ها می‌توان ارائه کرد؟ فکر می‌کنید ریشه اصلی مطالبات قومی و وجود جریان‌های سیاسی که این مطالبات را مطرح می‌کنند در ایران چیست؟ آیا واقعا مطالباتی که این کنش‌گران قومی مطرح می‌کنند گفتمان غالب مردم ساکن این مناطق می‌باشد؟

در حقیقت فضای فرهنگی و فضای سیاسی را اغلب در کشور ما و در همه دنیا توده مردم شکل نمی‌دهند. آن را نخبگان جامعه شکل می‌دهند. نخبگان جامعه هم افرادی

هستند در دو طرف گسل که در حقیقت با توجه به بازاریابی سیاسی در بین جمعیت خودشان خواسته‌های خودشان را مطرح می‌کنند. چون نیاز به پایگاه اجتماعی دارند. البته این به شرطی است که این نخبگان به پایگاه اجتماعی خودشان تکیه کرده باشند و به پایگاه‌های سیاسی و نقاط قدرت خارج از کشور خودشان ارزش زیادی قائل نباشند و گرنه ممکن است که خواسته‌هایی را مطرح بکنند که خواسته‌های مردم خودشان نباشد. من فکر می‌کنم که افراد متعادل هر دو طرف، خواسته‌های دو طرف را طوری فرمول‌بندی می‌کنند که حرف دل مردم خودشان نیز هست چون نیاز به پایگاه اجتماعی دارند. مهم این است که این‌ها نباید صرفاً به خاطر پایگاه اجتماعی، رادیکال‌ترین نوع بیان خواسته‌های مردم خودشان را در مقابل هم بگذارند و مانع از پیدا کردن یک میانگین بشوند. مساله مهم‌تری که وجود دارد و در حقیقت نخبگان دو طرف باید توجه بکنند، به خصوص در فضای کنونی که فضای جهانی شدن است. در حقیقت واکنش جهانی شدن پناه آوردن شدید به هویت، بین برخی از اقشار جامعه است برای اینکه آن‌ها از اینکه هویت‌شان در فضای رو به گسترش فرهنگ جهانی محو شود، نگرانند و می‌خواهند به هویت خودشان باز گردند. انگیزه بازگشت به هویت هم در مرکز و هم در حاشیه ایران در حال تقویت می‌باشد. هویت دارای دو مولفه ملی و مذهبی است. در مرکز ایران بازگشت به هویت در مولفه ملی‌اش در حقیقت افزایش گرایش‌های پان‌ایرانیستی و ناسیونالیستی افراطی و رشد انواع گرایش‌های افراطی مذهبی است و در حاشیه ایران اما رجوع مردم اغلب به هویت قومی و مولفه مذهبی فوندامنتالیستی و اصول‌گرایانه است. در حاشیه ایران، گروهی از مردم بسیار قوم‌گرا می‌شوند و عده‌ای هم به روایت‌های رادیکال از مذاهب خودشان که اغلب مذهب اهل تسنن است روی می‌آورند. اغلب اقوام حاشیه ایران به استثناء آذربایجان، به یک نوعی رادیکال از مذهب اهل تسنن روی می‌آورند.

بنابراین نخبگان سیاسی باید توجه کنند که گرایش‌های بیش از حد ناسیونالیستی، اغلب چنان‌که در تجربه خاورمیانه نیز نشان داده شده است، دیر یا زود همیشه تحت شعاع گرایش‌های تند مذهبی قرار خواهد گرفت و مذهب که هم پاسخی به بحران هویت بوده و هم یک حالت پر جاذبه‌تر و جهانی‌تری دارد در مقابل مولفه ناسیونالیستی و ملی‌گرایی که دامنه‌اش محدود به منطقه جغرافیایی هر قومی است و گسترش و جاذبه و دینامیک آن کمتر است غالب می‌شود و مذهب به آسانی سوار بر مولفه ناسیونالیسم می‌شود و زمام را از دست ناسیونالیست‌ها می‌رباید.

افراط در گفتمان ناسیونالیستی رضا شاهی و خیال‌پردازی ناسیونالیستی دوران محمدرضا شاهی در حقیقت مولفه مذهب رادیکال را به وسیله آقای خمینی سوار بر این مولفه بحران هویت دوران رضا شاه کرد و در ایران جمهوری اسلامی را آورد، در ترکیه هم افراط آتا ترک در مولفه ناسیونالیستی باعث شد که بعدها اربکان و نوعی از اسلام سیاسی رادیکال به میدان بیاید. در مصر ناسیونالیسم ناصر و در عراق و سوریه ناسیونالیسم بعث دور را به دست مذهب سیاسی داد. بنابراین نخبگان سیاسی هر دو طرف باید بدانند که با بالا بردن میزان احساسات ناسیونالیستی، دیسکورسی را به وجود می‌آورند که برنده آن خود آن‌ها نخواهند بود.

هم‌اکنون در میان اقوام سنی مذهب ما می‌بینیم که گرایش‌های مذهبی افراطی بسیار بالنده‌تر و با جوشش بسیار بزرگ‌تری از سایر گرایش‌های افراطی ناسیونالیستی در حال پیش‌روی است و آینده بسیار خطرناکی را می‌توان مجسم کرد. بنابراین به صلاح هم ملی‌گرایان مرکز نشین و هم نخبگان سیاسی اقوام است که در تمایلات ملی‌گرایانه و قوم‌گرایانه خودشان افراط نکنند و در حقیقت بتوانند بر حقوق فرهنگی، زبان، فرصت‌های سرمایه‌گذاری، تحصیل و رفاه مردم خودشان بیشتر تکیه کنند و نه بر بردارهای هویتی افراطی آن‌ها. برای اینکه بی‌تردید برنده چنین گفتمانی افرادی که به دموکراسی اعتقاد دارند، نخواهند بود.

راه‌کاری که پیشی روی ماست یک گفتگوی ملی برای پیدا کردن فرمول‌های مورد رضایت دو طرف است. در انتخاب این الگوها و فرآیند تحقق هر یک از آنها، عامل مهم این است که باید وضعیت گذار را در آینده ایران سنجید. اگر این گذار از طریق انتخابات آزاد و به نحو آرامی صورت پذیرد، گذار از دموکراسی به عدم تمرکز و در شکل حداکثری آن به یک فدرالیسم غیر قومی که در ایران با توجه به تقسیمات تاریخی نه چندان دور یک فدرالیسم اقلیمی است، ریسک کمتری خواهد داشت. اغلب استان‌های ایران سکونت‌گاه طبیعی اقوام هستند. منظور از فدرالیسم اقلیمی، فدرالیسمی است که در آن اقوام سکونت دارند ولی هیچ حق ویژه‌ای نسبت به اقوام مجاور خودشان در محل استقرار خودشان



ندارند. یعنی همه می‌توانند در همه جای ایران آزادانه تجارت کنند، کار کنند، ازدواج کنند، تحصیل کنند و در حقیقت برای همه ایرانیان، همه جای ایران وطنی است با فرصت‌های مشابه. در فدرالیسم قومی در منطقه‌ای که یک قوم مستقر است، آن قوم دارای امتیازات ویژه می‌باشد ولی در فدرالیسم اقلیمی فرصت برای همه مساوی است و فرقی با نظام‌های پیشرفته فدرال ندارد. اصولاً نظام سیاسی بر مبنای هویت اعم از ملی یا مذهبی، جامعه را به خودی و غیر خودی تقسیم می‌کند و تبعیض در سیاست بر مبنای هویت، امری از قبل پذیرفته شده است. بنابراین فدرالیسم قومی، در حقیقت تقسیم یک دیکتاتوری بزرگ به چند دیکتاتوری کوچک‌تر است که هیچ

انسان دموکراتی نمی‌تواند با آن موافق باشد. برای گذار از دموکراسی به فدرالیسم، که حالت حداکثری عدم تمرکز در ایران است، ما باید از مراحل عبور کنیم که یک روزه طی نمی‌شود. اگر از طریق آرامی به دموکراسی آینده عبور کنیم این کار سریع‌تر انجام می‌گیرد ولی در فضای هرج و مرج و خطرات مهلک آن فکر نمی‌کنم هیچ انسان عاقلی بتواند ریسک عدم تمرکز و ریسک گذار به دموکراسی را در فضای پرمخاطره یک جا قبول کند.

بامدادخبر: فرق فدرالیسم با حکومت بر اساس واحدهای استانی و نظام سیاسی، اقتصادی غیر متمرکز چیست؟

به طور خلاصه یک نظام سیاسی در سه سطح می‌تواند به درجات گوناگون عدم تمرکز دست یابد. ۱- عدم تمرکز اداری به معنای توزیع قدرت تصمیم‌گیری اداری به مسوولین محلی که به انتخاب و زیر نظر مسوولین در مرکز کار می‌کنند. ۲- نظام سیاسی غیر متمرکز، که شهردار و استان دار را مردم محل انتخاب می‌نمایند و شوراهای محلی منتخب مردم همراه با آنان به طور مستقل امور محلی را اداره می‌کنند. ۳- نظام فدرال که اغلب در پول واحد، سیاست خارجی واحد، ارتش واحد و منافع ملی واحد تابع حکومت مرکزی است و بقیه کارها را پارلمان، قوه قضاییه و قوه مجریه محلی هر واحد فدرال انجام می‌دهد. البته فرم‌های مختلط نیز انواع و اقسام وجود دارند.

بامدادخبر: فدرالیسم انواع و اقسام گوناگون دارد. کدام یک از انواع فدرالیسم را برای الگوی ایران مفید می‌دانید؟ و شما فدرالیسم قومی و جغرافیایی را عقب مانده دانستید علت آن چیست؟

اگر منظور از فدرالیسم قومی در بین کوشندگان سیاسی اقوام این است که در منطقه‌ای که مستقر می‌شوند امتیازات ویژه‌ای داشته باشند. یا در سیستم مرکزی جایگاه مشخصی برای آن‌ها باشد مثل عراق یا لبنان و مدلهایی از این قبیل به این‌ها در حقیقت حکومت‌های طایفه‌ای می‌گویند. این‌ها نوع خوبی از فدرالیسم نیستند. به

اضافه اینکه در این نظام های سیاسی جایگاه های سیاسی نمایندگان هر قومی از قبل مشخص شده. مثلا رییس پارلمان از یک قوم است، رییس قوه قضاویه از یک قوم است و از این قبیل منصب ها که به طور عرفی و یا قانونی تقسیم شده و بنابراین گردش قدرت در میان همگان محدود به قیوداتی شده که چندان دموکراتیک نیست و همیشه هم سیستم در حقیقت از یک نوع عدم ثبات رنج می برد. البته در کشورهای مثل لبنان یا عراق شاید انتخاب این نوع نظام سیاسی ناگزیر بودیم. ولی ما نایستی به سوی چنین سیستم معیوبی برویم. ما می توانیم فدرالیسمی مطابق با نمونه آلمان یا آمریکا داشته باشیم. بنابراین پیشنهاد من این است

که ما همواره صحبت از فدرالیسم اقلیمی بکنیم. یک نوع حکومت فدرالی که استان های ما که نام اقوام بر اغلب آن ها می باشد و محل سکونت اقوام می باشند، تقسیمات جغرافیایی واحدهای فدرال ما بر آن اساس باشد بدون هیچ امتیاز ویژه ای به هیچ قوم خاصی. هیچ کس نباید در قلمرو زندگی خود نسبت به دیگران امتیاز خاصی داشته باشد، مگر آزادی های بیشتر فرهنگی در منطقه خودشان، آزادی تکلم زبان، تعلیم و تعلم زبان مادری و هم چنین مراسم و احوال شخصی بر اساس سنن مذهبی و فرهنگی خودشان، به شرطی که انجام این گونه امور مخالف حقوق بشر نباشد و گرنه اگر قرار باشد امتیازات خاص سیاسی مردم ساکن یک منطقه داشته باشند این به معنای سلب همان امکانات از مردم ساکن مناطق دیگری است که به آن مناطق مهاجرت می کنند. در حقیقت تبعیضات پیشین متمرکز این بار به نوعی با تبعیضات غیر متمرکز جایگزین می شود. من به عنوان یک دموکرات چنین تحمیلی را به دیگر هم وطنان خود نمی توانم تجویز کنم.

بامدادخبر: حال پرسش این است که این فدرالیسم اقلیمی مورد نظر شما به چه شکلی می بایستی اجرا بشود؟
رای، آخرین مرحله تجلی خواسته مردم

است. برای اینکه به رای خود آگاه برسیم باید به اندازه کافی وجوه گوناگون چنین پروژه ای حداقل باید بین نخبگان سیاسی جامعه ما صحبت شود. ما در آغاز این راهیم و علاوه بر آن با نظامی روبرو هستیم که با دامن زدن به این اختلافات و با شعله ور کردن این اختلافات می کوشد که نخبگان مملکت را از رسیدن به یک توافق بین خودشان دور نگه دارد. بنابراین راه دشواری را پیش رو داریم و حتی در صورت گذار به یک نظام دموکراتیک، حصول عدم متمرکز حداکثری، آن هم در یک مرحله، کار بسیار دشواری است. من فکر می کنم که پیش از یک فراندوم برای قانون اساسی آینده، این کار یک مجلس موسسان از همه نخبگان سیاسی مرکز و حاشیه ایران و اقوام و اقلیت های



زبانی و مذهبی گوناگون است که در آن مجلس موسسان بتوانند بر سر قانون اساسی توافق بکنند که چنین توافقاتی را میسر کند. بامدادخبر: مساله فدرالیسم چه کمکی به گفتمان دموکراسی می تواند بکند و جایگاهش کجاست و آیا بایستی مساله فدرالیسم به عنوان شرط در گفتمان دموکراسی بین نیروها مطرح بشود؟

بستگی دارد که شما در کجای ایران ساکن باشید. برای مردم حوزه مرکزی ایران دریچه ورود به سیاست، اصلا از مساله تقسیمات جغرافیایی قدرت نیست. برای اینکه آن ها همیشه از مزایای تمرکز قدرت سود برده اند. البته در سال های اخیر به تدریج عیب های نظام متمرکز را که در ساده ترین نمودش ایجاد کلان شهرهای غیر قابل سکونت و

هوای آلوده آن است درمی یابند. مرکز نشینان، حداقل از تمرکز قدرت به این شکل، ضرر فاحشی نکرده اند و فقط جنبه دیکتاتوری قدرت را بیشتر حس کرده اند، نه تبعیض بین مرکز و حاشیه را. ولی اگر همین پرسش را در حاشیه ایران از نخبگان سیاسی بکنید اصولا آن ها ورود به سیاست را فقط از دریچه توزیع قدرت در سطح مملکت و سهم خود از قدرت می بینند. بنابراین، چنین پرسشی پاسخ واحدی ندارد. اگر همه ایران مورد نظر ماست بین ساکنان مرکز و حاشیه ایران در نوع ورود به این قضیه اختلاف بزرگی وجود دارد که در اثر تعمیق گسل قومی این اختلاف نظر بسیار بزرگ تر شده. بنابراین به طور عملی و نه فقط به شکل نظری، در پیش برد دموکراسی باید هر دو جنبه را در نظر داشته باشیم، علاوه بر این، اگر می دانیم که تبعیض نهادینه ای در مساله مرکز و حاشیه وجود دارد، حصول به دموکراسی بدون برداشتن تبعیضات در صحنه های گوناگون از جمله در این صحنه عملی نیست.

بامدادخبر: در برخورد گروه ها می بینیم که حساسیت خاصی بر روی واژه «فدرالیسم» و از سوی گروه های قومی، حساسیت بر روی واژه ای مثل «تمامیت ارضی» وجود دارد. آیا واژه های معادل می توانند در

گفتمان از حساسیت ها بکاهند؟
از نظر من واژه ها زیاد مهم نیستند و محتوا مهم تر است. مثلا به جای تمامیت ارضی می توان از واژه «یکپارچگی سرزمینی» استفاده کرد و به جای فدرالیسم می توان «نظام سیاسی با عدم تمرکز حداکثری» را به کار برد. می توان از این ابتکارها به کار برد اما مهم تر از آن، این است که ما در گفتگوی ملی این حساسیت ها را بزدایم و بر سر محتوا و میانگین های قابل عمل با هم دیگر تفاهم داشته باشیم. و گرنه اگر هر گروهی در اجتماع بر سر لغاتی حساسیت داشته باشند باید بسیاری از لغات را از واژه نامه سیاسی حذف کرد، فقط برای آنکه عده ای نسبت به کاربرد آن کلمه حساسیت دارند و این کار عملی نیست.

بامدادخبر: در صحبت‌های پیشین شما به تجربه عراق اشاره فرمودید. تجربه مشابه الگوی فدرالیسم در منطقه، عراق است. چقدر تجربه عراق را مطلوب یا نا مطلوب می‌دانید؟

عراق امروز یک اراده همگانی باعث به وجود آمدنش نبوده بلکه پس از دخالت خارجی و یک جنگ ویران‌گر به وجود آمده است. قبل از سقوط نظام صدام، قسمت کردستان عراق به وسیله آمریکایی‌ها و نیروهای درگیر در جنگ و قطع‌نامه سازمان ملل از عراق جدا و به کردها واگذار شد. بنابراین نظام سیاسی عراق ناشی از واقعیت‌های موجود پس از سقوط صدام حسین است و این واقعیت که در حقیقت راه دیگری برای تفاهم بین کردها و سنی و شیعه، جز تقلید از نظام سیاسی که سال‌ها در لبنان وجود داشته و عمل کرده، وجود نداشت. البته ما در لبنان می‌بینیم که نظام سیاسی در پی چند بحران، چندین دهه به جنگ داخلی کشیده شد. چنین نظام‌های سیاسی اصولاً وقتی شکل طایفه ای دارند بسیار بی‌ثباتند برای اینکه مثلاً در لبنان نسبت جمعیتی مسیحیان، شیعه‌ها و سنی‌ها تعیین‌کننده این است که بالاترین مقام سیاسی از آن چه گروهی باشد و وقتی مرحوم موسی صدر گفت که سال‌ها است که از شیعیان سرشماری نشده و باید سرشماری جدیدی بشود و به بی‌شناسنامه‌ها شناسنامه داده شود، مسیحیان آن روز فهمیدند که اگر مجدداً سرشماری بشود شیعیان که بسیار پُرآلود هستند و در طول سال‌های پس از جنگ جهانی اول و دوم، تعدادشان بسیار زیاد شده، رئیس‌جمهور از آن‌ها خواهد شد. آن‌ها با شیعیان شروع به جنگ کردند و چندین دهه جنگ در آنجا طول کشید و لبنان زیبا که سوییس خاورمیانه لقب داشت از بین رفت.

بنابراین در چنین نظام‌هایی با تغییر تعادل قوا بین طوایف مختلف، نظام سیاسی دست‌خوش بحران می‌شود. تغییر تعادل قوا بین اقوام گوناگون در گرو عامل زمان است و هر چند وقت یک بار پیش خواهد آمد. چنین نظام‌هایی نظام‌های پابرجایی نیستند

و به هیچ‌وجه در شرایط عادی توصیه من این نیست که از چنین نظام‌هایی تقلید بکنیم. امیدوارم که شرایطی مثل عراق برای ما پیش نیاید که ناچار بشویم که چنین نظام‌هایی را تقلید کنیم.

بامدادخبر: آیا عراق فدرال امروز با چنین ساختار سیاسی و بحران‌های موجود، مواجه با فروپاشی خواهد بود؟

نظام‌های طایفه‌ای که در حقیقت همان فدرالیسم قومی هستند، همیشه با این خطر مواجه هستند. برای اینکه منابع زیرزمینی در هیچ کشوری به طور مساوی تقسیم نشده و بعضی از اقوام سهم‌شان از منابع زیرزمینی بیشتر است. آن‌ها به طور طبیعی احساس می‌کنند که منابعی که زیر پای آنهاست بیشتر متعلق به آنهاست و در حقیقت یک امتیاز ویژه برای خود قائل هستند و دیگران که خود را از این منابع محروم می‌بینند همیشه می‌خواهند که فرصت برابری برای برخورداری از این منابع داشته باشند. همیشه این مساله باعث اختلاف می‌باشد و از طرف دیگر عامل جمعیت در منطقه فرق می‌کند و با توجه به این واقعیت که در خاورمیانه همه اقوامی که در یک کشور زندگی می‌کنند برادران و خواهرانی در آن سوی مرزها دارند همیشه این خطر گریز از مرکز و احتمال دخالت کشور دیگری در سرنوشته اقوام یکی از کشورها وجود دارد و این ریسک را دوجندان می‌کند. این ریسک موقعی زیاد می‌شود که این نظام هم در حقیقت یک نظام طایفه‌ای باشد و از ابتدا قبول کرده باشد که طوایف حق ویژه دارند. نه افراد نه مردم بلکه طوایف نظام سیاسی را می‌سازند. چنین چیزی خطرناک است و من چنین چیزی را به هیچ وجه توصیه نمی‌کنم. مضافاً که در یک نگاه لیبرال در مقام تعارض حقوق فردی و حقوق جمعی، همیشه حقوق فردی مقدم است. ما یک **right collective** داریم به معنی حقوق جمعی و **individual right** به معنای حقوق فردی، هر دوی این‌ها پایه حقوقی دارند و واقعیت دارند. منتهی در یک دموکراسی لیبرال، هر جا که حقوق فردی در مقام

تعارض با حقوق جمعی قرار بگیرد، اصالت با حقوق فردی است. در دیدگاه چپ سنتی توتالیتر و دیدگاه دیکتاتوری، این حقوق جمعی است که همواره بر حقوق فردی ارجحیت دارد. موقعی که پای اقوام به میان می‌آید، ساکنین آن اقوام باید به نفع کل آن قوم از حقوق فردی خود عقب کشیده شوند. بنابراین در این نوع نظام‌های سیاسی از ابتدا به رسمیت شناخته می‌شود سازنده نظام سیاسی نه افراد یک مملکت بلکه بلوک‌های اقوام ساکن آن مملکت هستند و وقتی چنین چیزی از ابتدا به رسمیت شناخته شود همواره خطر درگیری، خطر تجزیه و خطر جنگ وجود دارد. مضافاً که فرآورده این نظام نیز احترام به دموکراسی، حقوق بشر و حقوق فردی نیست.

بامدادخبر: در نهایت، چه راه‌کارهایی برای جلوگیری از بحران‌های ناشی از توسعه مرکزگرایانه و بالفعل شدن شکاف‌های قومی وجود دارد؟

به نظر من راهی که پیش از این داشتیم و در سطح مشروطه قبول شده بود. شروع از انجمن‌های ایالتی و ولایتی واقعی و مجلس اقلیم‌های ایران در کنار مجلس شورای ملی آغاز بسیار مناسبی برای این راه است. تثبیت تقسیمات کشوری، حل اختلافات مرزی با کشورهای همسایه ایران و توزیع شانس و ثروت به طور مساوی در سراسر ایران بین مردم ایران و ارجحیت حقوق فردی بر حقوق جمعی در کلیت ایران. البته علاوه بر آن به رسمیت شناختن همه حقوق فرهنگی اقلیت‌های ساکن ایران و آزادی کامل ادیان و هم‌چنین استفاده از نخبگان اقوام در نظام سیاسی و دادن پایگاه‌های قدرت سیاسی به آن‌ها در کنار دولت‌مردان مرکز نشین و توزیع مساوی قدرت سیاسی در همه مملکت. این‌ها کلیت قضیه می‌باشد البته این کلیت باید در یک قانون اساسی مدونی که در یک مجلس موسسان منتخب مردم نوشته می‌شود و در آن همه نخبگان اقوام، ملیت‌ها و اقلیت‌ها شرکت دارند تثبیت بشود. بدون تثبیت قانونی، این راهکارها از اعتبار برخوردار نخواهد بود.